

يعقوب بن محمد

ابن عيسى بن عبد الملك بن حميد بن عبد الرحمن بن عوف، كنيه اش ابو يوسف است. پدرش از جوانمردان و بزرگان مردم مدینه و زیبا و خوش پوش بوده است و يعقوب مردی بسیار دانشمند و در شنیدن احادیث سخت کوش بود. گرچه با مالک بن انس همنشینی نداشته است ولی محضر فقیهان و رجال دانش و محدثان بزرگ مدینه را که پس از مالک بوده اند درک کرده است. او خود از حافظان حدیث بوده است.

محمد بن عبیدالله

ابن محمد بن ابی زید، كنيه اش ابو ثابت و از آزاد کردگان و وابستگان خاندان عثمان بن عفان است. او که بازرگان بود، از مالک بن انس و دیگر مردان نامور مدینه حدیث شنیده و مردی فاضل و اهل خیر بوده است و در ماه محرم سال دویست و بیست و هفت در گذشته است.

ابراهیم بن حمزة^۱

ابن محمد بن حمزة بن مصعب بن زبیر بن عوام، مادرش از خاندان خالد بن زبیر بن عوام است. مادر پدرش و مادر پدر بزرگش کنیز بوده اند. كنيه ابراهیم، ابواسحاق بوده است. حمزة بن مصعب و پسرش عمارة در قَدید کشته شده اند.^۲

ابراهیم بن حمزة محضر مالک بن انس را درک نکرده است ولی از عبدالعزیز بن محمد در آوردی و عبدالعزیز بن حازم و دیگر مردان نامور مدینه حدیث شنیده است. ابراهیم بن حمزه محدثی مورد اعتماد و صدوق در حدیث است. او فراوان به رِبْدَة می رفته

۱. در متن چاپ بریل به صورت حَمَّه چاپ شده است که بدون تردید اشتباه است و در دو سطر پس از آن به صورت صحیح آمده است.

۲. ابن جنگ و درگیری که ضمن شرح حال عتیق بن یعقوب هم آمده است جنگ میان ابو حمزه خارجی و مردم مدینه به سال ۱۳۰ هجری در قَدید است که طبری به تفصیل ضمن وقایع آن سال آورده است و به آنجا مراجعه فرمایید.

و آن جا اقامت و بازرگانی می کرده است و روزهای عید فطر و قربان در مدینه حاضر می شده است.

عبدالملک بن عبدالعزیز

ابن عبدالله بن ابی سلمه ماجشون. کنیه اش ابومروان و از یاران مالک بن انس و دارای فقاہت و روایت بوده است.

پایان طبقه هفتم از تابعان که آخرین طبقه ایشان است.

نام یاران حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم
که در مکه ساکن بوده‌اند

أبو سبرة بن أبي رهم

ابن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حِشل بن عامر بن لوی. مادرش برة دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصی است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: * هیچ یک از مهاجران شرکت کننده در جنگ بدر جز ابوسبرة را نمی‌شناسیم که پس از رحلت پیامبر (ص) به مکه برگشته و ساکن آن شهر شده باشد، فقط ابوسبرة است که پس از رحلت رسول خدا به مکه برگشته است و مسلمانان این کار او را نپسندیدند.^۱ فرزندان ابوسبرة این موضوع را درست نمی‌دانند و نمی‌پذیرند که او پس از انجام هجرت به مکه برگشته و آن جا ساکن شده باشد و از بازگو کردن این مطلب خشمگین می‌شوند. ابوسبرة بن ابی رهم به روزگار خلافت عثمان درگذشت.

عیاش بن ابی ربیعة

ابن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش اسماء دختر مخربة بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم از خاندان تمیم است. عیاش برادر مادری ابوجهل است. عیاش از مهاجران به حبشه است و چون از حبشه برگشت تا هنگام رحلت پیامبر (ص) در مدینه بود. سپس برای شرکت در جهاد به شام رفت و در راه خدا جهاد کرد و سپس به مکه برگشت و همان جا مقیم شد و در همان شهر درگذشت. پسرش عبدالله بن عیاش تا پایان عمر خود همچنان در مدینه بود.

۱. ابوسبرة پسر عمه حضرت ختمی مرتبت و حضرت امیر است. خوانندگان گرامی توجه دارند که مردم بازگشت به وطن خود را پس از هجرت ناخوش می‌داشته‌اند.

عبدالله بن ابی ربیعة

برادر پدر و مادری عیاش است. نام عبدالله به روزگار جاهلی بحیرا بود و چون اسلام آورد رسول خدا(ص) او را عبدالله نام نهاد. عمر بن خطاب او را به حکومت یمن گماشت.

حارث بن هشام

ابن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش اسماء دختر مخربة بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم است.^۱ حارث بن هشام به روز فتح مکه اسلام آورد و تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت مقیم مکه بود. پس از آن به روزگار خلافت ابوبکر به شام رفت در جنگهای فحل و اجنادین شرکت کرد^۲، و به روزگار خلافت عمر بن خطاب و به سال هجدهم هجرت در طاعون عمواس در گذشت.

عکرمه بن ابی جهل

نام و نسب ابوجهل چنین است: عمرو پسر هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم.^۳ مادر عکرمه ام مجالد دختر ربوع از خاندان هلال بن عامر است. عکرمه به هنگام فتح مکه اسلام آورد و در همان شهر ماند. به هنگام حجة الوداع پیامبر(ص) او را به سرپرستی جمع آوری زکات قبیله هوازن گماشت و هنگام رحلت ایشان، عکرمه مقیم تباه بود. سپس برای شرکت در جهاد به شام رفت و به روزگار حکومت ابوبکر صدیق در جنگ اجنادین شهید شد.

۱. حارث برادر مادری و پسر عموی عیاش و عبدالله است.

۲. این دو جنگ به سال سیزدهم هجری و مقارن با مرگ ابوبکر بوده است و جنگی هم به سال شانزدهم در اجنادین واقع شده است. لطفاً به وقایع سالهای سیزده و شانزده تاریخ طبری مراجعه شود.

۳. یکی از ارزشهای کتاب طبقات روشن کردن پیوندهای نسبی و سببی است و ملاحظه می کنید که ابوجهل برادر پدری حارث بن هشام است.

عبدالله بن سائب

ابن ابی سائب بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. کنیه اش ابو عبدالرحمان و مادرش رَمْلَة دختر عروه مشهور به ذوالبردین از خاندان هلال بن عامر بن صَعَصَة است. عبدالله بن سائب روز فتح مکه اسلام آورد و همچنان در مکه مقیم بود و در همان شهر به هنگام عبدالله بن زبیر در گذشت.

محمد سعد گوید عبدالله بن نُمَیر، از گفتهٔ عبدالملک بن جُریج، از عبدالله بن ابی مُلَیکه ما را خبر داد که می گفته است * خودم ابن عباس را دیدم که چون از به خاکسپاری عبدالله بن سائب فراغت یافت و مردم از کنار گور برخاستند، ابن عباس کنار گور ایستاد و برای او دعا کرد و برگشت.

فَضْل بن دُکَین از ابن عینیه، از داود بن شاپور ما را خبر داد که می گفته است از مُجاهد شنیدم که می گفت * به چهار چیز خود افتخار می کنیم: به فقیه و داستان سرا و موذن و قاری. فقیه ما ابن عباس است. موذن ما ابو محذوره است قاری ما عبدالله بن سائب و داستانسرای ما عبید بن عمیر است.

خالد بن عاص

ابن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش عاتکه دختر ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. خالد بن عاص پدر عکرمه و حارث است و حارث شاعر بوده است. خالد بن عاص روز فتح مکه اسلام آورده و همان جا مانده و اعقاب او بر جای اند. خالد بن عاص به حکومت مکه رسیده است^۱.

فضل بن دکین از ابن عیینة، از ابن جریج، از عطاء ما را خبر داد که می گفته است * خود دیدم که ابو محذوره اذان نمی گفت تا هنگامی که خالد بن عاص را می دید که از در مسجد وارد شود.

۱. خالد یک بار در سال ۲۵ به روزگار حکومت عثمان و دو بار در سالهای ۴۲ و ۴۵ به روزگار معاویه حاکم مکه بوده است. به معجم الانساب، ص ۲۷ مراجعه شود.

قیس بن سائب

آزاد کرده و وابستهٔ مجاهد است.

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالحمید بن عمران، از موسی بن ابی‌کثیر، از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است: «این آیه که می‌فرماید «و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین»^۱ و بر کسانی که توان روزه گرفتن نداشته باشند پرداخت خوراک یک درویش است» در بارهٔ قیس نازل شده است که روزه گشود و برای هر روز درویشی را خوراک داد.

عتاب بن اسید

ابن ابی‌العیص بن اُمیة بن عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی. مادرش اُرَوی دختر ابی‌عمرو بن اُمیة بن عبدشمس است.

عتاب به روز فتح مکه اسلام آورد و هنگامی که حضرت ختمی مرتبت آهنگ جنگ حُنَین فرمود عتاب بن اسید را به پیشنهادی مکه و کارگزاری آن شهر گماشت که با مردم نماز بگزارد و به او گفت: آیا می‌دانی من تو را بر چه کسانی گمارده‌ام؟ گفت: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: تو را بر مردمی که اهل خدایند گماشته‌ام. عتاب در آن سال سرپرستی حج را بر عهده داشت که سال هشتم هجرت بود. عتاب تا هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود همچنان حاکم مکه بود.

خالد بن اسید

برادر عتاب است. به روز فتح مکه اسلام آورد و همواره در مکه بود.

۱. بخشی از آیه ۱۸۲، سوره دوم - بقره.

حکَم بن ابی العاص

ابن اُمیة بن عبد شمس، مادرش رقیه دختر حارث بن عبید بن عمر بن مخزوم است. به روز فتح مکه اسلام آورد! و در همان شهر مقیم بود، تا آنکه عثمان بن عفان به خلافت رسید و به حکم اجازه داد به مدینه باز آید و او به مدینه آمد و به روزگار خلافت عثمان در آن شهر در گذشت. او پدر مروان بن حکم و عموی عثمان بن عفان است.^۱

عُقبة بن حارث

ابن عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قُصی. نام مادرش خدیجة یا اُمّامة و دختر عیاض بن رافع از شاخه خزاعه از قبیله اسلم است. عقبه به روز فتح مکه مسلمان شد.

عالم بن فضل از گفته حماد بن زید، از ایوب، از عبدالله بن ابی مُلیکه ما را خبر داد که می گفته است از عُقبه بن حارث و نیز از دوستی که سخن او را بهتر به یاد دارم شنیدم که عُقبه می گفته است * اُم یحیی دختر ابی اهاب را به همسری گرفتم. پس از مدتی زنی سیاه پوست پیش ما آمد و چنین می پنداشت که من و همسرم را در کودکی شیر داده است. من این موضوع را به عرض پیامبر (ص) رساندم، پاسخی نفرمود من گفتم: این زن دروغ می گوید. رسول خدا فرمود: از کجا می دانی دروغ می گوید. به هر حال سخنی را گفته است، رهایش کن.

۱. یکی دو بار گفته ام که وظیفه مترجم نقد و بررسی درستی یا نادرستی مطالب مولف نیست ولی چه می توان کرد که گاه خاموشی مایه دلنگی است. شگفتا از ابن سعد که از سویی می نویسد حکم همچنان مقیم مکه بود از سوی دیگر می نویسد چون عثمان به خلافت رسید به او اجازه ورود به مدینه داد و از تبعید آن سیه بخت از مدینه به فرمان حضرت ختمی مرتبت و انگیزه های آن هیچ سخنی به میان نمی آورد! برای آگاهی در این باره به استیعاب ابن عبدالبر که از منابع بسیار استوار اهل سنت است مراجعه فرمایید و ببینید که حکم نفرین شده رسول خدا (ص) است که نفرین بر آن سیه بخت و فرزندان و نوادگانش باد.

عثمان بن طلحة بن ابی طلحة

نام و نسب ابی طلحة چنین است: عبدالله بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قُصَی. مادر عثمان بن طلحة، سلافة صُغری دختر سعد بن شهید از انصار است. محمد بن سعد گوید که واقدی می گفت * عثمان بن طلحة به مکه برگشته و آن جا مانده و در آغاز حکومت معاویه بن ابی سفیان در همان شهر در گذشته است.

شِیْبَةُ الْحَاجِبِ

او پسر عثمان بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قُصَی است. مادرش اُم جمیل دختر عُمیر بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار بن قُصَی است. شِیْبَةُ همراه قریش به جنگ هَوَازِن که در حُنَین است رفت و همان جا اسلام آورد. شِیْبَةُ دختری به نام صفیه داشته است. شِیْبَةُ چندان زنده ماند که شاهد حکومت یزید بن معاویه شد.

نُضَیْرُ بْنُ حَارِثٍ

ابن علقه بن کلدة بن عبدمناف بن عبدالدار بن قُصَی. کنیه اش ابو حارث و مادرش دختر حارث بن عثمان بن عبدالدار بن قُصَی است. نُضَیْرُ در جنگ حنین اسلام آورد و حضرت ختمی مرتبت از غنیمت های حُنَین صد شتر به او عنایت فرمود.^۱ او برادر نُضَرُ بن حارث است که علی بن ابی طالب (ع) پس از بازگشت از جنگ بدر در منطقه صفراء او را به فرمان رسول خدا (ص) گردن زد. نواده نُضَیْرُ، محمد بن مرتفع بن نضیر است که سفیان بن عیینه و جز او از او روایت کرده اند.

۱. ملاحظه می کنید که بیشتر این اشخاص به اصطلاح از مولفة قلوبهم هستند که رسول خدا (ص) با اعطای مال خواسته اند از آنان دلجویی فرمایند و بیشترشان پس از فتح مکه مسلمان شده اند و قابل مقایسه با پیشگامان مسلمانان نیستند.

ابوالسنابل بن بَعَكْ

ابن حارث بن سَبَاق بن عبدالدار بن قُصَيِّ. مادرش عمره دختر اوس ابی عمرو از خاندان عُدْرَه است و او همنشین سبیعه دختر حارث از قبیله اسلم است.

صفوان بن اُمیة

ابن خَلْف بن وهب بن حُدَافَة بن جُمَح بن عمرو بن هُصَيِّص بن کعب بن لُوی. کنیه اش ابو وهب و مادرش صَفِيَّة دختر معمر بن حبیب بن وهب بن حُدَافَة بن جُمَح است. صفوان در جنگ حنین مسلمان شد و پیامبر از غنیمت‌های آن جنگ پنجاه شتر به او بخشیدند.

محمد بن سعد گوید علی بن عبدالله بن جعفر، از گفته یحیی بن آدم، از ابن مبارک، از یونس، از زُهری، از سعید بن مسیب، از گفته خود صفوان بن اُمیة ما را خبر داد که می‌گفته است: « هنگامی که پیامبر (ص) در جنگ حنین به من از غنیمت‌ها ارزانی داشت در نظرم از دشمن‌ترین مردم بود و همچنان به عنایت خود ادامه داد تا آنجا که از محبوب‌ترین مردم در نظر من شد.

واقعی می‌گوید: به صفوان بن اُمیة گفته شده بود کسی که هجرت نکرده باشد اسلام ندارد. صفوان به مدینه رفت و موضوع را به عرض رسول خدا رساند. آن حضرت به او فرمود: ای ابو وهب! سوگندت می‌دهم که به محله ابطح مکه برگردی. او به مکه برگشت و همواره همان جا بود تا هنگام جنگ جمل که در شوال سال سی و ششم بود در گذشت و مردم را برای شرکت در جنگ جمل - یاری دادن عایشه - تشویق می‌کرد.^۱

ابومخذورة

نام و نسبش چنین است: اُوس بن مِعْبِر بن لوزان بن ربیعة بن عویج بن سعد بن جُمَح. مادرش

۱. در باره سال مرگ صفوان اختلاف نظر است به ابن اثیر، أسدالغابة، ج ۳، ص ۲۳ مراجعه شود.

از قبیله خزاعه است.

محمد بن سعد می گوید: از کسی هم شنیده‌ام که نام و نسب ابومحدوره را بدینگونه می گفت که نامش سُمرة و نام پدرش عُمیر بن لوزان بن وهب بن سعد بن جمح بوده است. ابومحدوره برادری پدر و مادری به نام اوس داشته که در حال کفر در جنگ بدر کشته شده است. ابومحدوره روز فتح مکه اسلام آورد و در همان شهر ماند و هجرت نکرد. گوید واقدی از گفته یحیی بن خالد بن عبدالله بن ابی دجانه، از زبیر بن منذر بن ابی اسید ساعدی، از پدرش، از جدش ما را خبر داد که می گفته است * روز فتح مکه که پیامبر (ص) وارد آن شهر شد. ابومحدوره به حضورش رفت و گفت: ای رسول خدا! اجازه می فرمایی که من هم برای تو اذان بگویم؟ فرمود: آری اذان بگو و او همراه بلال اذان می گفت. هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه برگشت ابومحدوره در مکه ماند و هجرت نکرد و همان جا اذان می گفت.

محمد بن عمر واقدی می گوید: تا کنون اذان گفتن در مسجدالحرام میان فرزندان و نوادگان ابومحدوره بر جای است. ابومحدوره به سال پنجاه و نه هجری در مکه در گذشت.

مطیع بن أسود

ابن حارثه بن نُضلة بن عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب. مادرش معروف به عجماء است که همان انیسه دختر عامر بن فضل و از قبیله خزاعه است. مطیع روز فتح مکه مسلمان شد.

محمد بن عبید طنافسی از گفته زکریا بن ابی زائده، از عامر ما را خبر داد که می گفته است * هیچ یک از کسانی که نامش عاص بود این افتخار را پیدا نکردند که حضرت ختمی مرتبت نامش را تغییر دهد جز مطیع بن اسود که نام او عاص بود و رسول خدا او را مطیع نام نهاد. محمد بن سعد می گوید: مطیع در خلافت عثمان در گذشت.

ابوجهم بن حذیفه

ابن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب. مادرش بشیره دختر عبدالله

از خاندان عدی بن کعب است. روز فتح مکه اسلام آورد و پس از کشته شدن عمر بن خطاب در گذشت.

ابوقحافة

نامش عثمان پسر عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّة بن کعب بن لوی. مادرش فُتَيْلَة دختر اداة بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب است.

گوید عبدالرحمان بن محمد مُحارَبی، از محمد بن اسحاق، از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر، از پدرش، از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که می‌گفته است: « هنگامی که رسول خدا (ص) در فتح مکه به شهر در آمد و آرامش یافت و میان مسجد الحرام نشست. ابوبکر پدرش ابوقحافة را به حضور ایشان آورد، همینکه پیامبر (ص) ابوقحافة را دید به ابوبکر فرمود: کاش این پیرمرد را به حال خود می‌گذاشتی که من پیش او می‌رفتم. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! او سزاوارتر است که پیاده به حضور تو آید نه آن که شما پیاده پیش او بروید. پیامبر که درود خدا بر او باد ابوقحافة را برابر خود نشاند و دست روی قلب او نهاد سپس او را فرمود: ای ابوقحافة مسلمان شو تا سلامت یابی. ابوقحافة اسلام آورد و شهادت حق داد.

گوید: ابوقحافة را در حالی که موهای سر و ریش او همچو برف و غوزه پنبه سپید بود به حضور پیامبر آوردند. رسول خدا فرمود: این رنگ سپید را تغییر دهید و از رنگ سیاه پرهیزید.

اسماعیل بن ابراهیم بن عُلَیْه از لیث، از ابوالزبیر، از جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: « به روز فتح مکه ابوقحافة را که موهای سرش به سپیدی برف و پنبه بود به حضور پیامبر (ص) آوردند. رسول خدا فرمود: این پیرمرد را پیش یکی از زنهایش ببرید تا رنگ موهایش را تغییر دهد - موهایش را رنگ کند و از رنگ سیاه او را دور دارید.

معن بن عیسی از عبدالله بن مُومَل، از عکرمه بن خالد ما را خبر داد که می‌گفته است: « ابوقحافة را در حالی پیش پیامبر (ص) آوردند که گویی سرش از سپیدی چون برف و پنبه بود. و چون با پیامبر (ص) بیعت کرد، رسول خدا فرمود: موهای سر این پیرمرد را با حنا رنگ کنید.

گوید عمرو بن هشیم پدر قطن، از ابوحنیفه، از یزید بن عبدالرحمان، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: «گویی هم اکنون به موهای ریش ابو قحافه می‌نگرم که به سرخی خار بن مشتعل می‌ماند.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: ابو قحافه همچنان در مکه ماند و هجرت نکرد. او به هنگام مرگ پسرش ابوبکر صدیق زنده بود و یک ششم اموال او را به ارث برد و آن را به فرزندان ابوبکر باز داد و تصرف نکرد. سرانجام، ابو قحافه به ماه محرم سال چهاردهم هجرت و در حالی که نود و هفت سال از سن او گذشته بود درگذشت.

مهاجر بن قنفذ

ابن عُمَیر بن جُدعان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّة. مادرش هند دختر حارث بن مسروق از خاندان غنم بن مالک بن کنانه است. نام اصلی مهاجر، عمرو است و نام اصلی پدرش قنفذ خلف است. مهاجر گاهی از رسول خدا که درود و سلام خدا بر او باد روایت کرده است.

مطلب بن ابی وداعة

نام اصلی ابووداعة، حارث است و او پسر ضبيرة بن سُعیّد بن سعد بن سهم بن عمرو بن هُضیص بن کعب بن لوی است. مادر مطلب ازوی دختر حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است.

سهیل بن عمرو

ابن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن جِسل بن عامر بن لوی. مادرش حُبئی دختر قیس بن ضبیس از قبیله خزاعة است.

سهیل بن عمرو در همان حال که مشرک بود از مکه همراه رسول خدا (ص) برای شرکت در جنگ حنین بیرون آمد و در جعرانه اسلام آورد و پیامبر (ص) در آن هنگام

صد شتر از غنیمت‌های جنگ حنین به او بخشید. سهیل بن عمرو حدیث‌هایی از پیامبر (ص) روایت کرده است.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن جعفر، از پدرش، از زیاد بن میناء، از ابوسعید بن ابوفضالة انصاری که مدت کمی افتخار مصاحبت پیامبر را داشته است ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که ابوبکر ما را به جنگ شام گسیل داشت همراه و همدم سهیل بن عمرو بودم. از سهیل شنیدم که می‌گفت خود از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: یک ساعت درنگ و ایستادگی هر یک از شما در راه خدا - جهاد - بهتر از اعمال همه عمر او کنار زن و فرزندش خواهد بود. سهیل می‌گفته است که بدین سبب تا هنگام مرگ آماده برای شرکت در جنگ خواهم بود و هرگز به مکه بر نمی‌گردم.

سهیل بن عمرو به سال هجدهم هجری در طاعون عمواس شام درگذشت و کنیه‌اش ابویزید بوده است.

عبدالله بن سعدي

نام سعدي عمرو و پسر وقدان بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است. مادرش دختر حجاج بن عامر بن حذیفة بن سعید بن سهم است. عبدالله بن سعدي به روز فتح مکه اسلام آورده است.

خویطب بن عبدالعزی

ابن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی. کنیه‌اش ابو محمد است. مادرش زینب دختر علقمة بن غزوان بن ربوع بن حارث بن منقذ است. خویطب بن عبدالعزی به روز فتح مکه اسلام آورد.

واقدی از گفته ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه، از منذر بن جهم ما را خبر داد که می‌گفته است * خویطب بن عبدالعزی عامری یکصد و بیست سال عمر کرد. شصت سال در دوره جاهلی و شصت سال در اسلام. خویطب به روز فتح مکه اسلام آورد و همراه پیامبر (ص) در جنگ‌های حنین و طائف شرکت کرد و پیامبر (ص) یکصد شتر از غنائم

حنین به او بخشید. حویطب به سال پنجاه و چهار هجرت به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان درگذشت.

ضرار بن خطاب

ابن مرداس بن کبیر بن عمرو بن حبیب بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فِهر. گوید ضرار سوارکار دلیر و شاعر قریش بود و به روز فتح مکه اسلام آورد. ضرار همواره ساکن مکه بود. سرانجام از مکه به یمامه رفت و در آنجا در جنگ کشته و شهید شد.^۱

ابو عبدالرحمن فِهری

از کسی شنیدم می‌گفت نام اصلی او کُرز و نام پدرش جابر بوده است. گوید عفان بن مُسَلِم از گفته حماد بن سَلَمه، از یعلی بن عطاء، از ابی هَمَام از گفته خود ابو عبدالرحمن ما را خبر داد که می‌گفته است: * در جنگ حُنین در التزام رکاب پیامبر (ص) شرکت کرده است و در آن باره حدیثی طولانی را حدیث کرده است.

عتبه بن ابی لهب

نام اصلی ابولهب، عبدالعزی است و پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصی است. مادر عتبه، ام جمیل دختر حرب بن امیه بن عبدشمس بن عبدمناف بن قُصی است. عتبه به روز فتح مکه اسلام آورد و همچنان در مکه ماند و هجرت نکرد و همراه پیامبر (ص) در جنگ حنین شرکت کرد و در آن جنگ با تنی چند از افراد خاندان و یاران رسول خدا پایداری کرد. پس از فتح مکه هیچ مردی از بنی هاشم غیر از عتبه و معتب پسران ابولهب در مکه نماند.

۱. جنگ یمامه به سال یازدهم هجرت و در زمره جنگهای رده بوده است. برای آگاهی بیشتر به ایام العرب فی الاسلام، به اهتمام محمد ابوالفضل ابراهیم، علی محمد بجاوی، مصر، ۱۳۶۹ ق، ص ۱۶۲ مراجعه فرمایید.

معتب بن ابی لهب

برادر پدر و مادری عتبه است. او هم برای شرکت در جنگ حنین همراه پیامبر از مکه بیرون رفت و چون تنی چند از اهل خاندان و یاران رسول خدا پایداری کرد و یک چشم او در آن جنگ آسیب دید - کور شد.

یعلی بن اُمیة

ابن اُبی بن عبیده بن همام بن حارث بن بکر بن زید بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم. مادرش منیة دختر جابر بن وهیب بن نسیب بن زید بن مالک بن حارث بن عوف بن مازن بن منصور است. یعلی بن اُمیة همپیمان خاندان نوفل بن عبدمناف است. یعلی و پدرش اُمیة و برادرش سلمة اسلام آوردند. یعلی و سلمه پسران اُمیة همراه رسول خدا (ص) در جنگ تبوک شرکت کردند و یعلی از عمر روایت کرده است.

اسماعیل بن عُلَیة از گفته ابن جریج، از عطاء، از صفوان پسر یعلی، از خود یعلی بن اُمیة ما را خبر داد که می گفته است: «همراه رسول خدا (ص) در جنگ و لشکر عُسرت (تبوک) شرکت کردم و به پندار خودم از بهترین کارهای من بوده است.^۱

حُجَیر بن ابی اهاب

ابن عزیز بن قیس بن سُوید بن ربیعة بن زید بن عبدالله بن دارِم از تیره بنی تمیم و همپیمان خاندان نوفل بن عبد مناف است.

۱. خوانندگان گرامی توجه فرمایند که چون در آیه ۱۱۷ سوره نهم - توبه - درباره جنگ تبوک ساعة العُسرة آمده است بعدها به جنگ تبوک، جنگ عُسرت هم گفته می شده است - م.

عُمیر بن قتادة

ابن سعد بن عامر بن جُنْدَع بن لیث بن بکر بن عبد مناة بن کنانة پدر ابو عبید بن عُمیر لیثی است.

موسی بن اسماعیل از گفته ابو حاتم سُوید صاحب الطعام، از گفته عبدالله بن عبید بن عُمیر، از پدرش، از گفته پدر بزرگش ما را خبر داد که می گفته است: * در حالی که در محضر پیامبر نشسته بودم مردی آمد و گفت: ای رسول خدا اسلام چیست؟ و پیامبر (ص) او را از شرایع اسلام آگاه ساخت. گوید: و آن حدیث دراز است.

ابوعقرب

نام او خویلد و پسر خالد بن بُجَیر بن عمرو بن حماس بن عُرَیج بن بکر بن عبد مناة بن کنانة است. اسلام آورد و از اصحاب پیامبر (ص) بود، و پسرش.

عمرو بن ابی عقرب

او پیامبر (ص) را دیده و محضرش را درک کرده و از ایشان روایت کرده است. او نیای ابونوفل بن ابی عقرب است. نام اصلی ابونوفل، معاویه است و پسر مُسلم بن عمرو بن ابی عقرب است. ابونوفل بعدها در بصره ساکن شد و بصریان از او روایت کرده اند.

ابوالطفیل

نامش عامر و پسر واثلة بن عبدالله بن عُمیر بن جابر بن حُمَیس بن جزء بن سعد بن لیث است.

کلده بن حنبل

برادر مادری صفوان بن أمیه است.

گوید ضحاک بن مخلد و رُوح بن عباده از ابن جریج ما را خبر دادند که می گفته است عمرو بن ابی سفیان از قول عمرو بن عبدالله بن صفوان او را از گفته کلده بن حنبل خبر داده که می گفته است * به روز فتح مکه صفوان بن أمیه مرا با مقداری شیر^۱ و خیار نوبر و چند بزغاله به حضور پیامبر (ص) که در منطقه بالای مکه بود فرستاد. من بدون آنکه اجازه بگیرم و سلام بدهم وارد شدم. پیامبر (ص) فرمود بیرون برو و بگو السلام علیکم آیا داخل شوم. و این موضوع پس از اسلام آوردن صفوان بود.

گوید عمرو هم از امیه بن صفوان، از گفته کلده این موضوع را برای من نقل کرد و امیه نگفت که خودش این موضوع را از کلده شنیده باشد:

بُشر بن سفیان

ابن عمرو بن عُوَیمر بن صرمة بن عبدالله از قبیله خزاعه است و او همان کسی است که پیامبر (ص) برای او نامه نوشت و او را به اسلام آوردن دعوت فرمود.

کُرز بن علقمة

ابن هلال بن جَرِیبه بن عبد نُهَم بن حلّیل بن حبشیه بن سلول از قبیله خزاعه است. او همان کسی است که به هنگام هجرت حضرت ختمی مرتبت به همراه ابوبکر، نشان پای رسول خدا را تعقیب کرد و چون کنار غار رسید گفت: آن دو در این غارند و نشانه پا همین جا قطع شده است. و هموست که چون به کف پای رسول خدا نگرست گفت: این کف پا از همان کف پایی است که نقش آن در مقام است. یعنی نشان قدم ابراهیم که درودها و سلام خدا بر او باد.

۱. در متن کتاب کلمه «لبا» است که به معنی فله و نخستین شیری که پس از زاییدن از پستان بیرون می آید می باشد چون فله و آغوز کمی نامأنوس بود با تسامح به شیر ترجمه شد. - م.

کرز عمری دراز یافت و به روز فتح مکه اسلام آورد. معاویه بن ابی سفیان به والی خود بر مکه نوشت اگر کرز بن علقمه زنده است فرمانش بده تا شما را به نشانه‌های آغاز منطقه حرم آگاه سازد. کرز چنان کرد و تاکنون - نیمه اول قرن سوم هجری - همان نشانه‌های ایشان است.

تمیم بن اَسَد

ابن سوید بن اسعد بن مشنوب بن عبد بن حَتَبَر از قبیله خزاعه و شاعر بوده است. پیامبر (ص) به روز فتح مکه او را فرمان داد که نشانه‌های حرم را بازسازی کند.

اَسود بن خَلَف

ابن اسعد بن عامر بن بیاضه بن سُبَیْع بن جُعْثَمَة بن سعد بن مُلَیْح بن عمرو بن ربیعه از قبیله خزاعه است. او که به روز فتح مکه حضور داشته حدیثی از رسول خدا نقل کرده است. گوید عبدالرزاق گفت ابن جریر، از گفته عبدالله بن عثمان بن خُثَیم و او، از گفته محمد پسر اسود نقل می‌کرده که پدرش اسود برای او گفته است که: «خود به روز فتح مکه دیده است که پیامبر (ص) کنار دیوار مصقله که خانه‌های ابو ثمامه تا آن جا کشیده شده است و میان آن جا و خانه ابن سمره و آن حدود با مردم بیعت می‌فرموده است. اسود می‌گفته است: خود دیدم که مردها و زنها و کودکان بزرگ و کوچک می‌آمدند و با آن حضرت به اسلام و گواهی دادن به لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله بیعت می‌کردند.

بُدَیل بن ورقاء

ابن عبدالعزیز بن ربیعه بن جُرَیّ بن عامر بن مازن بن عدی بن عمرو بن ربیعه از قبیله خزاعه است. او هم از کسانی است که پیامبر (ص) برای او نامه نوشته و او را به اسلام آوردن فرا

خواننده است.^۱

ابو شریح کعبی

نامش خویلد و پسر صحخر بن عبدالعزی بن معاویه بن مخترش بن عمرو بن زمان بن عدی بن عمرو بن ربیع از قبیله خزاعه است. زمان و مازن برادر یکدیگرند.

نافع بن عبدالحارث

ابن حباله بن عمیر بن حارث که این حارث همان غبشان و پسر عبد عمرو بن عمرو بن بوی بن ملک بن اقصی از قبیله خزاعه است. نافع بن عبدالحارث والی عمر بن خطاب بر مکه بوده است.

علقمة بن الفعواء

ابن عبید بن عمرو بن زمان بن عدی بن عمرو بن ربیع از قبیله خزاعه است.

مخرش کعبی

برخی از محدثان نام او را مخرش گفته‌اند.

عبدالله بن حبشی خثعمی^۲

۱. هرچند متن این نامه و نامه‌یی که برای بسر بن سفیان نوشته شده است در دست نیست ولی نامه رسول خدا (ص) برای بنی خزاعه خطاب به این دو تن و بزرگان بنی عمرو است. به الوثائق، چاپ تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۰۹ ذیل شماره ۱۷۲ مراجعه فرمایید.

۲. در طبقات، شرحی برای او نیامده است - م.

عبدالرحمان بن صفوان

ابوالولید هشام طیالسی ما را خبر داد و گفت جریر بن عبدالحمید، از یزید بن ابی زیاد، از مجاهد، از عبدالرحمان بن صفوان ما را حدیث کرد که می‌گفته است: * به روز فتح مکه جامه خود را پوشیدم و حرکت کردم. هنگامی به حضور پیامبر رسیدم که از درون کعبه بیرون آمده بودند. از عمر بن خطاب پرسیدم پیامبر (ص) هنگام ورود به درون کعبه چه کردند؟ گفت: دو رکعت نماز گزاردند.

لقیط بن صبرة عقیلی

او در ناحیه رُکبة و جلدان که نزدیک کله است ساکن بود و بسیار به مکه می‌آمد و آن جا مقیم می‌شد.

ایاس بن عبد مُزنی^۱

کیسان

گفته است پیامبر (ص) همراه ما کنار چاه بالا نماز گزارد. گوید عثمان بن الیمان از عمرو بن کثیر مکی، از عبدالرحمان بن کیسان، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) را دیدم که نماز ظهر یا نماز عصر را در گردنه بالا در حالی گزاردند که فقط یک قطیفه بر خود پیچیده بود و لبه‌های آن را به پشت برگردانده بود.

۱. شرحی برای او نیامده است - م.

مُشَلِّم

گوید معاذ بن هانی بهرانی بصری ما را خبر داد و گفت عبدالله بن حارث بن ابزی مکی، از گفته مادرش رائطه که دختر مسلم بوده است، از گفته پدرش مسلم برای ما نقل کرد که می گفته است: «همراه حضرت ختمی مرتبت در جنگ حنین شرکت کردم، فرمودند: نامت چیست؟ گفتم غراب فرمودند: نام تو مُسَلِّم است.»

عبدالرحمن بن ابزی

برده آزاد کرده و وابسته خزاعه است.

گوید ضحاک بن مخلد، از شعبه، از حسن بن عمران، از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابزی، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: «همراه رسول خدا نماز گزارده است و آن حضرت هنگامی که به سجده می رفته اند - سر از سجده برمی داشته اند - تکبیر نمی گفته اند. گوید محمد بن عمر واقدی می گفت: «عبدالرحمان بن ابزی مدتی والی مکه بوده است. یعنی هنگامی که نافع بن عبدالحارث برای دیدار با عمر از مکه بیرون رفته است او را بر آن شهر گماشته است.»

طبقه نخست از اهل مکه که از عمر بن خطاب (ره) و جز او روایت کرده‌اند

علی بن ماجده سهمی

او پسری به نام ماجده داشته است. او از ابوبکر و عمر بن خطاب که خدایشان از آن دو
خشنودباد روایت کرده است.

عُبَید بن عُمیر

ابن قتاده لیشی. کنیه‌اش ابو عاصم و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

گوید عفان بن مُسلم از صخر بن جویریة، از اسماعیل مکی، از ابو خلف وابسته بنی
جُمح ضمن حدیثی که از عایشه روایت می‌کند ما را خبر داد که: * کنیه عبید بن عُمیر،
ابو عاصم بوده است.

گوید عفان بن مُسلم از حماد بن سلمة، از ثابت برای ما حدیث کرد که می‌گفته است
* عبید بن عُمیر برای نخستین بار به روزگار حکومت عمر بن خطاب به قصه گویی پرداخت.
گوید عبدالوهاب بن عطاء از گفته حبیب بن شهید ما را خبر داد که می‌گفته است
* کسی از عطاء پرسید نخستین قصه پرداز که بود؟ گفت: عبید بن عُمیر.

گوید فضل بن دکین، از ابوبکر بن عیاش، از عبدالملک، از عطاء ما را خبر داد که
می‌گفته است: * من و عبید بن عُمیر پیش عایشه رفتیم. پرسید این کیست؟ عبید گفت: عبید بن
عُمیر هستم. عایشه گفت: داستان سرای مردم مکه؟ گفت: آری. عایشه گفت: کوتاه و مختصر
کن که تذکر دادن سنگین است.

گوید فضل بن دکین، از عبدالواحد بن ایمن ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبید بن

عمیر را دیدم که موی بناگوش او تا پشت سرش یا تا آن حدود بود.
گوید فضل بن دکین، از عبدالواحد بن ایمن ما را حدیث کرد که می گفته است
* خودم ریش عبید بن عمیر را دیدم که با رنگ زرد رنگ کرده بود.

ابوسلمة بن سفیان

ابن عبدالاسد مخزومی. مادرش ام جمیل دختر مغیره بن ابی العاص بن امیه است. ابوسلمة از
عمر بن خطاب روایت کرده است.

حارث بن عبدالله

ابن ابی ربیعة بن مغیره مخزومی. مادرش کنیزی بوده است. او محدثی کم حدیث بوده است.

نافع بن علقمة

عبدالله بن ابی عمار

مردی قرشی است و می گفته است خودم عمر بن خطاب را دیدم که بر سجاده نگارین
ابریشمی نماز می گزارد. عبدالله محدثی کم حدیث بوده است.

سباع بن ثابت

همپیمان خاندان زهره است. از عمر روایت کرده و محدثی کم حدیث بوده است.

هشام بن خالد کعبی

از قبیله خزاعه و مردی کم حدیث است. او از عمر روایت شنیده است. کنار گردنه لفت در منطقه قدید سکونت داشت. پدرش خالد اشعر همراه گرز بن جابر فهری روز فتح مکه راه را اشتباه کردند و سواران مشرکان با آن دو رویاروی شدند و هر دو را کشتند. هشام پدر حزام است که از حزام، عبدالله بن مسلمة بن قعنب و ابونصر هاشم بن قاسم و محمد بن عمر واقدی و جز ایشان روایت کرده‌اند.

عبدالله بن صفوان

ابن امیة بن خلف. از عمر بن خطاب روایت کرده است.

سعید بن حویرث

مردی کم حدیث بوده است.

خُثَیم

مردی از قبیله قاره است. او پدر بزرگ عبدالله بن عثمان بن خثیم است و از عمر بن خطاب روایت کرده است.

فضل بن دکین از سعید بن حسان، از عیاض بن وهب، از عبیدالله بن ابی حبیبه ما را خبر داد که می‌گفته است خُثَیم که مردی از قبیله قاره است و سعید بن حسان می‌افزوده است که این خثیم پدر بزرگ ابن خثیم است، نقل می‌کرده است که: «به هنگامی که عمر بن خطاب کنار مروه زمین به مردم می‌داده است خُثَیم پیش او رفته است و گفته است: ای امیر مؤمنان! جایی را به من واگذار کن که برای من و فرزندان و فرزندزادگان من باشد. گوید: عُمر روی از او برتافته و گفته است: آن جا حرم خداوند است و ساکنان و کسانی که آن جا بیایند در

استفاده از آن برابرنند.^۱

طبقه دوم

مجاهد بن جبر

کنیه اش ابوالحجاج و برده آزاد کرده و وابسته قیس بن سائب مخزومی بوده است. و کعب بن جراح از اوزاعی، از واصل، همچنین فضل بن دکین، از اسماعیل بن عبدالملک بن ابی الصقیراء، از یونس بن خباب، از ابوالحجاج مجاهد بن جبر ما را خبر دادند که می گفته است: * من عصاکش و راهنمای مولای خودم سائب بودم که کور بود. او از من می پرسید ظهر شده است؟ آیا خورشید گرایش به باختر یافته است؟ همینکه می گفتم آری برمی خاست و نماز می گزارد.

حمید بن عبدالرحمن رواسی، از حسن بن صالح، از ابراهیم بن عبدالاعلی ما را خبر داد که می گفته است: * کنیه مجاهد، ابوحجاج بوده است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته فضل بن میمون ما را خبر داد که می گفته است از مجاهد شنیدم که می گفت: * قرآن را سی بار بر ابن عباس خواندم.

گوید فضل بن دکین، از فطر ما را خبر داد که می گفته است: * مجاهد را دیدم که موها و ریش او سپید بود.

گوید مسلم بن ابراهیم، از قره بن خالد ما را خبر داد که می گفته است: * موهای سر و ریش مجاهد را سپید دیدم.

سعید بن عامر از همام، از لیث ما را خبر داد که می گفته است: * عطاء و طاووس و مجاهد انگشتری بر انگشت نمی داشتند.

عبدالله بن نمیر از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * هرگاه مجاهد را می دیدم پندارم این بود که خربنده‌یی را می بینم که خر خویش را گم کرده و شتابان در پی آن است.^۲

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از قیس بن مسلم، از مجاهد ما را خبر داد که

۱. برگرفته از آیه ۲۵، سوره یست و دوم - حج - است.

۲. کلمه خربنده در متن به صورت خربندج آمده است - م.

می گفته است: * خضاب کردن با رنگ سیاه را خوش نمی دارد.

گوید ابوبکر بن عیاش ما را خبر داد و گفت: * از اعمش پرسیدم چرا مردم از تفسیر مجاهد و استفاده از آن پرهیز می کنند؟ گفت: چنین می پنداشتند که از اهل کتاب سؤال می کرده است. گوید کس دیگری جز ابوبکر بن عیاش گفت: چنین می پنداشتند که مجاهد مطالبی را از صحیفه جابر روایت می کرده است.^۱

گوید وکیع بن جراح، از گفته یکی از یاران خود ما را خبر داد که * مجاهد در حال سجده درگذشت.

محمد بن عمر واقدی از گفته سیف بن سلیمان ما را خبر داد که گفته است * مجاهد به سال یکصد و سه در مکه درگذشت.

گوید واقدی ما را خبر داد و گفت ابن جریج مرا خبر داد و گفت * مجاهد به هنگام مرگ هشتاد و سه ساله بود.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد که * مجاهد به سال یکصد و دو در حالی که در سجده بود درگذشت.

گوید یحیی بن سعید قطان می گفت * مجاهد به سال یکصد و چهار درگذشت و فقیهی عالم و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بود.

عطاء بن ابی رباح

نام ابی رباح اسلم است. عطاء در ناحیه جَند که از روستاهای یمن است زاده شد و در مکه پرورش یافت. او از بردگان آزاد کرده و وابستگان خاندان ابی میسره بن ابی خُثیم فِهری است.

گوید عبدالرحمان بن یونس، از سفیان بن عیینه، از عمر بن قیس، از گفته خود عطاء ما را خبر داد که می گفته است: * کشته شدن عثمان بن عفان را به یاد دارم. گوید یعلی بن عبید و اسباط بن محمد، از عبدالملک ما را خبر دادند که * کنیه عطاء، ابو محمد بوده است.

۱. ملاحظه می کنید که چگونه نسبت به جناب جابر بن عبدالله انصاری ایجاد حساسیت می کرده و آن صحابی جلیل را مورد بی مهری قرار می داده اند که سرسپرده آستان اهل بیت عصمت و طهارت بوده است - م.

گوید معن بن عیسی، از عبدالله بن مؤمل، از خود عطاء ما را خبر داد که * او خواندن و نوشتن - قرآن - را آموزش می‌داده است، و همگان گفتند که فقیهی عالم و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

محمد بن فضیل بن غروان از گفتهٔ اسلم منقری ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه ابو جعفر - ظاهراً یعنی حضرت امام محمد باقر - نشسته بودم. عطاء بن ابی رباح از کنار او گذشت. فرمود: اینک بر روی زمین کسی داناتر از عطاء بن ابی رباح به مسائل حج باقی نمانده است.

فضل بن دُکین از بَسَّام صیرفی ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی در محضر ابو جعفر سخن از حج به میان آورد. ابو جعفر فرمود: کسی داناتر از عطاء بن ابی رباح به مسائل حج باقی نمانده است.

مُسلم بن ابراهیم ما را خبر داد و گفت سلام بن مسکین می‌گفت خودم از قتاده شنیدم که می‌گفت * عطاء از داناترین مردم به مناسک حج است.

قبیصة بن عقبه از گفتهٔ سفیان، از اسلم منقری ما را خبر داد که می‌گفته است * مرد عربی آمد و شروع به گفتن ابو محمد کجاست کرد. مردم به سعید بن جبیر اشاره کردند. آن مرد همچنان می‌پرسید ابو محمد کجاست؟ سعید گفت: برای ما در این جا با وجود عطاء بن ابی رباح چیزی نیست.

فضل بن دُکین از سفیان، از سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی جز این سه نفر را ندیده‌ام که با این علم - حدیث - رضای خدا را جستجو کند یعنی عطاء بن ابی رباح و طاووس و مجاهد.

علی بن عبدالله بن جعفر ما را خبر داد و گفت سفیان از اسماعیل بن اُمیه ما را حدیث کرد که می‌گفته است * عطاء سخن می‌گفت و هرگاه مسأله‌یی از او می‌پرسیدند گویی تأیید می‌شد.

احمد بن محمد بن ولید ازرقی ما را خبر داد و گفت مُسلم بن خالد، از گفتهٔ یعقوب پسر عطاء برای ما نقل کرد که می‌گفته است * پدرم را ندیدم در چیزی به اندازه احکام خرید و فروش احتیاط کند.

اسماعیل بن عبدالله بن خالد سُگری ما را خبر داد و گفت یحیی بن سُلَیم، از محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان ما را حدیث کرد که می‌گفته است * هیچ فتوی‌دهنده‌یی

بہتر از عطاء بن ابی رباح ندیده‌ام. در مجلس او همواره نام و یاد خدا بود و او از آن هرگز خودداری و مستی نمی‌کرد. همنشینانش با یکدیگر گفتگو و مسائل را بررسی می‌کردند. اگر از او از چیزی پرسیده می‌شد نیکو پاسخ می‌داد و چون خود سخن می‌گفت یا با او سخن می‌گفتند نیکو از عہدہ برمی‌آمد.

عمرو بن عاصم کلابی ما را خبر داد و گفت مهدی بن میمون برای من از گفته معاذ بن سعید اَعُوْرُ نقل کرد که می‌گفته است: * پیش عطاء بودیم، مردی شروع به نقل حدیثی کرد. مردی دیگر میان سخن او دوید و دنباله حدیث را گفت. عطاء سخت خشمگین شد و گفت: این چه خوی و سرشت نکوهیده است. به خدا سوگند گاهی مردی حدیثی را بیان می‌کند که من خود از او به آن داناترم و چه بسا که شاید آن حدیث را از خودم شنیده باشد با این همه خاموش می‌مانم و به او چنان وانمود می‌کنم که پیش از آن، آن حدیث را شنیده‌ام. عمرو بن عاصم می‌گفت: این موضوع را برای عبدالله بن مبارک گفتم، گفت: هم‌اکنون بدون اینکه کفش از پای درآورم پیش مهدی بن میمون می‌روم تا خود این حدیث را از او بشنوم.

عبدالله بن جعفر ما را خبر داد و گفت ابوالملیح ما را حدیث کرد و گفت: * من و مردی حج گزاریم. پیش عطاء بن ابی رباح رفتم تا مسأله‌یی از او پیرسم. کنار او نشستم او را مرد سیاهی دیدم که با حنا خضاب بسته بود، در این هنگام پیک سالار مکه آمد و او را از جای بلند کرد و من دیگر پیش او برنگشتم.

قبیصه بن عقبه ما را خبر داد و گفت سفیان، از ابن جریج ما را حدیث کرد که می‌گفته است: * هرگاه عطاء چیزی نقل می‌کرد می‌پرسیدم این علم است یا نظر و اندیشه؟ اگر در آن باره حدیثی وجود داشت می‌گفت علم است و اگر نظر و اندیشه بود می‌گفت رای و نظر است.

احمد بن عبدالله بن یونس از گفته ابوشهاب، از لیث، از عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * به خدا سوگند ایمان اهل زمین را همسنگ ایمان ابوبکر نمی‌بینم و ایمان مردم مکه را همسنگ ایمان عطاء نمی‌بینم.

فضل بن دکین از سفیان، از ابن جریج، از خود عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است: * پس از مرگ پدر و مادرش همچنان از سوی ایشان اطعام می‌کرده است و این کار را تا

هنگام مرگ ادامه داده است. ابونعیم^۱ می‌گفت مقصود پرداخت زکات فطر از سوی ایشان است.

معن بن عیسی از ابومعاویه مغربی ما را خبر داد که می‌گفته است: * میان دو چشم - پیشانی - عطاء بن ابی‌رباح نشان سجده دیدم.
فضل بن دکین از گفته فطر ما را خبر داد که می‌گفته است: * عطا را دیدم که ریش خود را زرد می‌کرد.

محمد بن سعد می‌گوید از یکی از اهل علم شنیدم که می‌گفت: * عطاء سیه پوست و یک چشم و دارای بینی پهن و لنگ و شل بود. سپس کور شد و او و مجاهد به روزگار خود مفتی مکه شدند و بیشتر فتوادادن برعهده عطاء بن ابی‌رباح بود.

گوید سفیان بن عیینة و فضل بن دکین و محمد بن عمر واقدی هر سه گفته‌اند که: * عطاء به سال یکصد و پانزده در مکه درگذشته است. محمد بن عمر افزوده است که به هنگام مرگ هشتاد و هشت ساله بوده است.

گوید عبدالله بن جعفر رقی از ابوالملیح ما را خبر داد که می‌گفته است: * عطاء به سال یکصد و چهارده درگذشت و چون خبر مرگش به میمون رسید گفت پس از خود مانندی برجای نگذاشت.

یوسف بن ماهک

از مادر خود که نامش مُسَیْکَه بوده روایت کرده است.

گوید حجاج بن محمد، از ابن جریر ما را خبر داد که می‌گفته است: * به عطاء گفتم: این یوسف بن ماهک آرزوی مرگ می‌گند. عطاء این کار را نکوهش کرد و گفت: چه می‌داند که در چه حالی برای مرگ است.

گوید موسی بن اسماعیل، از عمر بن ابی‌خلیفه ما را خبر داد و گفت أم یوسف دختر ماهک - خواهر یوسف - مرا حدیث کرد که: * چون مرگ یوسف فرا رسید وصیت کرد او را در همان جامه که نماز جمعه در آن می‌گزارده است کفن کنند و بر چهره‌اش و

۱. خوانندگان گرامی توجه فرمایند که ابونعیم کنیه فضل بن دکین است.

پارچه‌یی که روی تخت می‌گسترانند چیزی از حنوط ریخته نشود و وصیت کرد که دو پای مرا با عمامه‌ای به یکدیگر محکم کنید.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: «یوسف بن ماهک به سال یکصد و سیزده درگذشته است، و از جز او شنیدم که به سال یکصد و چهارده درگذشته است. یوسف محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بود.»

مَقْسَم

شاگرد پیوسته به عبدالله بن عباس است. او برده آزاد کرده عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و دارای کنیه ابوالقاسم است و همواره پیوسته به محضر ابن عباس بود و از او روایت می‌کرد. بدین سبب برخی از مردم او را برده آزاد کرده و وابسته ابن عباس دانسته‌اند که فزون بر آن پیوستگی، خدمتگزاری ابن عباس را هم عهده‌دار بود، و حال آنکه او برده آزاد کرده عبدالله بن حارث است. همگان بر این باورند که او به سال یکصد و یک درگذشته است. او محدثی پرحدیث ولی ضعیف بوده است.

عبدالله بن خالد

ابن اسید بن ابی العیص بن امیه بن عبدشمس بن عبد مناف. مادرش ریطة دختر عبدالله بن خزاعی بن اسید از قبیله ثقیف است. عبدالله بن خالد این فرزندان را آورده است: خالد، امیه، عبدالرحمان که مادرشان اُم حَجَّیر دختر شیبه بن عثمان بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قُصی است. و عثمان که مادرش ام سعید دختر عثمان بن عفان است. و عبدالعزیز و عبدالملک که مادرشان ام حبیب دختر جبیر بن معطم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف است. و عمران و عمر و قاسم و دو دختر به نامهای اُم عمرو و زینب که مادرشان سَرِیة دختر عبد عمرو بن حصن بن حذیفه بن بدر فزاری است. و محمد و حصین و مخارق و دخترانی به نامهای ام عبدالعزیز، ام عبدالملک، ام محمد، مریم که مادرشان ملیکه دختر حصین بن عبد یغوث بن ازرق از قبیله مراد است. و ابوعثمان و حارث که مادر هر یک کنیزی بوده است. عبدالله بن خالد محدثی کم‌حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن عبدالله

ابن عبدالرحمان بن سابط بن ابی حمیضة بن عمرو بن اُهیّب بن حذافة بن جُمح. همگان بر این باورند که او به سال یکصد و هیجده در مکه درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

عبدالله بن عبیدالله

ابن عبدالله بن ابی مُلَیْکة بن عبدالله بن جدعان بن عمرو بن کعب بن سد بن تیم بن مُرّه. مادرش میمونه دختر ولید بن ابی حسین بن حارث بن عامر بن نوفل بن عبدمناف است. نام اصلی ابو مُلَیْکة، زُهِیر است. از عبدالله بن عبیدالله نسلی باقی نیست.

عفان بن مُسلم از سلیم بن حیان ما را خبر داد که می گفته است شنیدم: * ابن ابی ملیکه می گفت ابن زبیر مرا به قضا گماشت.

عامر بن فضل ما را خبر داد و گفت حماد بن زید، از ایوب، از ابن ابی مُلَیْکة برای ما نقل کرد که می گفته است: * ابن زبیر مرا به سرپرستی قضای طائف گسیل داشت. به ابن عباس گفتم: این مرد مرا به قضاوت طائف گماشته و گسیل می دارد و مرا از تو بی نیازی نیست که باید از تو پرسم. ابن عباس گفت: آری از هرچه می خواهی پرس و برای من بنویس.

فضل بن دکین از گفته اسماعیل بن عبدالملک بن ابی الصغیراء ما را خبر داد که می گفته است: * ابن ابی ملیکه خود به من گفت که در طائف قاضی بودم.

ابوبکر بن محمد بن ابی مرّه مکی از نافع بن عمر ما را خبر داد که می گفته است: * ابن ابی مُلَیْکة شنید برخی از مردم قراءت پیشنمازهای خود را سنگین و طولانی می شمردند. به من گفت: من خودم در یک رکعت سوره ملاثکه را می خواندم و یک نفر هم شکایت نداشت.^۱

گوید محمد بن عمر واقدی می گفت: * در ماه رمضان در شهر مکه پس از مرگ

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که ملاثکه نام دیگر سوره فاطر، سی و پنجمین سوره قرآن است که شماره آیاتش چهل و پنج آیه است.

عبدالله بن سائب، ابن ابی ملیکه با مردم نماز می‌گزارد - عهده‌دار پیشنمازی نماز تراویح بود.

عبدالله بن ابی ملیکه به سال یکصد و ده هجرت در مکه درگذشت. او از ابن عباس و عایشه و ابن زبیر و عقبه بن حارث روایت می‌کرد و مورد اعتماد و پرحديث بود.

ابوبکر بن عبیدالله

برادر پدر و مادری عبدالله است. ابوبکر بن عبیدالله این فرزند را آورده است: عبدالرحمان که مادرش عَوْنَةُ دختر مصعب بن عبدالرحمان بن عوف بن عبد بن حارث بن زهرة بوده است. از ابوبکر بن عبیدالله که مردی کم‌حديث بوده گاهی روایت شده است.

ابویزید

او پدر عبیدالله بن ابی‌یزید است و همین پسرش از او روایت کرده است.

ابونجیح

از بردگان آزادکرده و وابستهٔ قبیلهٔ ثقیف است. او پدر عبدالله بن ابی‌نجیح است و نام اصلی او یسار و کم‌حديث بوده است. واقدی می‌گوید: به سال یکصد و نه درگذشته است.

عبدالله بن عبید

ابن عمیر بن قتادة لثی.

گوید شهاب بن عباد عبیدی از گفتهٔ داود عطار ما را خبر داد که می‌گفته است

* عبدالله بن عبید بن عمیر از سخنورترین مردم مکه بوده است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است

* مردی که در بیماری مرگ عبدالله بن عبید پیش او بوده است مرا خبر داد که به عبدالله

گفته شد چه می خواهی؟ گفت: چیزی نمی خواهم جز مردی که نیکو قرآن می خواند تا کنارم بنشیند و قرآن بخواند.

محمد بن عمر واقدی می گوید: عبدالله بن عبید بن عمیر به سال یکصد و سیزده هجرت در مکه در گذشته و محدثی پسندیده و مورد اعتماد بوده و او را احادیثی است.

عمرو بن عبدالله

ابن صفوان بن أمیة بن خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح جُمحی، مادرش دختر مطیع بن شریح بن عامر بن عوف بن ابی بکر بن کلاب است. عمرو بن دینار و زهری از او روایت کرده اند. او کم حدیث بوده است.

صفوان بن عبدالله

ابن صفوان بن أمیة بن خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح. مادرش حُقه دختر وهب بن أمیة بن ابی الصلت ثقفی بوده است. صفوان پسری به نام عبدالله و دختری به نام آمنه داشته است که مادرشان ام الحکم دختر أمیة بن صفوان بوده است.

زهری از صفوان روایت کرده است و صفوان کم حدیث بوده است.

یحیی بن حکیم

ابن صفوان بن أمیة بن خلف. مادرش دختر ابی بن خلف بوده است. یحیی پسری به نام شرحبیل داشته که مادرش حسینه دختر کلدة بن حنبل است.

یحیی بن حکیم از سوی یزید بن معاویه والی مکه بوده است. گاهی از او روایت شده است.

عِکْرَمَةُ بِنِ خَالِدٍ

ابن عاص بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش دختر کَلِیب بن حَزْن بن معاویة بن خفاجة بن عمرو بن عقیل است. عِکْرَمَةُ بِنِ خَالِدٍ این فرزندان را آورده است: عبدالله که مادرش عاتکه دختر عبدالله بن کَلِیب بن حَزْن از خاندان عقیل بن کعب است. و خالد که مادرش حفصة دختر عبدالله بن کَلِیب بن حَزْن است. و سلیمان و خواهرش اُم سعید که مادرشان کنیز بوده است. و دختر دیگری به نام اُم عبدالعزیز که مادرش جَلالَة دختر عبدالله بن کَلِیب بن حَزْن است.

عِکْرَمَةُ بِنِ خَالِدٍ مورد اعتمادی است و او را احادیثی است.

مُحَمَّدُ بِنِ عَبَّادٍ

ابن جعفر بن رفاعة بن امیة بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش زینب دختر عبدالله بن سائب بن ابی سائب مخزومی است. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

هَشَامُ بِنِ یَحْیٰی

ابن هشام بن عاص بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. مادرش ام حکیم دختر ابو حَبِیب بن امیة بن ابی حذیفة بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. هشام بن یحیی این فرزندان را آورده است. یحیی، عبدالرحمان، اسماعیل که مادرشان ام حکیم دختر خالد بن هشام بن عاص بن هشام بن مغیره است. هشام را احادیثی است.

مُسَافِعُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ

اکبر بن شیبَة بن عثمان بن ابی طلحة که نام اصلی ابوطلحه عبدالله و پسر عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قصی است. مادر مسافع کنیزی بوده است. مسافع این فرزندان را آورده

است: عبدالله، مصعب، عبدالرحمان که مادرشان سعدة دختر عبدالله بن وهب بن عثمان بن ابی طلحة بن عبدالعزيز بن عثمان بن عبدالدار بن قصی است. مسافع محدثی کم حدیث بوده است.

عبدالحمید بن جُبَیر

ابن شیبۀ بن عثمان بن ابی طلحة. مادرش دختر ابو عمرو بن حَجَن بن مرقع از خاندان غامد قبیله ازد است.

محمد بن سعد گوید هشام بن محمد بن سائب کلبی گفته است که: * حجن بن مرقع به حضور پیامبر (ص) آمده است.

عبدالحمید محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است. ابن جریر و سفیان از او روایت کرده اند.

عبدالرحمان بن طارق

ابن علقمة بن غنم بن خالد بن عریج بن جذیمة بن سعد بن عوف بن حارث بن عبدمنات بن کنانة. عبدالرحمان کم حدیث بوده است.

نافع بن سرجش

او کم حدیث بوده است و مورد اعتماد.

مُسَلِّم بن یَنَاق

او کم حدیث بوده است.

ایاس بن خلیفه بدری

او کم حدیث بوده است.

ابوالمنهال

نامش عبدالرحمان و نام پدرش مُطْعِم و محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

ابویحییٰ اعرج

نامش مصدع برده آزاد کرده و وابسته معاذ بن عفره از انصار مدینه بوده و او را احادیثی است.

ابوالعباس شاعر

نامش سائب و نام پدرش فروخ و آزاد کرده و وابسته خاندان جذیمه بن عدی بن دیل بن بکر بن عبدمنات بن کنانه است. او مردی شاعر و محدثی کم حدیث بوده است. به روزگار ابن زبیر در مکه می زیسته و از هواداران بنی امیه بوده است.

عطاء بن مینا

محدثی کم حدیث بوده است.

طبقه سوم

أُمِّيَّة بن عبدالله

ابن خالد بن اسید بن ابی العیص بن امیة بن عبدشمس. مادرش أم حَجَّیر دختر شبیة بن عثمان بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قصی است. او محدثی کم حدیث بوده است.

ابراهیم بن ابی خدائش

ابن عتبة بن ابی لَهَب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی. مادرش صفیه دختر اراکه از خاندان دیل است. ابراهیم پسری به نام عتبه آورده است که مادرش هند دختر قیس بن طارق از خاندان سکاسک بوده که از همپیمانان قبیله حمیر است.

محمد بن مرتفع

ابن نُضیر بن حارث بن علقمة بن کلدة بن عبدمناف بن عبدالدار بن قصی. مادرش کنیزی بوده است. محمد بن مرتفع پسری به نام جعفر از کنیزی داشته است. محمد محدثی مورد اعتماد و کم حدیث است.

ابن الرهین

از فرزندانگان نصر بن حارث بن کلدة است که در جنگ بدر در حال کفر کشته شده است.

قاسم بن ابی بزة

آزاد کرده و وابسته یکی از مردم مکه است.
محمد بن عمر واقدی می گوید: قاسم به سال یکصد و بیست و چهار در مکه
در گذشته و محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است. به روایت محمد بن سعد، نام اصلی
ابو بزة پدر قاسم، نافع بوده است.

حسن بن مسلم

ابن یثاق. او پیش از طاووس در گذشته است و مرگ طاووس به سال یکصد و شش بوده است.
گوید هرز برادر حسن بن مسلم به مردی گفت: هرگاه به کوفه رفتی پیش لیث بن ابی
سلیم برو و او را سوگند بده تا کتاب - مجموعه احادیث - حسن بن مسلم را پس بدهد که
خودش کتاب را از او گرفته است.
گوید حسن بن مسلم محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی بود.

عمرو بن دینار

او آزاد کرده و وابسته باذان و از ابناء^۱ است.
گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از گفته مردی ما را خبر داد که می گفته است
طاووس می گفته است: این ابن دینار گوش خود را سبو و گنجینه هر دانشی قرار داده است.
محمد بن سعد می گوید از گفته سفیان بن عیینه به نقل از زمعه بن صالح، از پسر
طاووس مرا خبر دادند که می گفته است: پدرم مرا گفت چون به مکه رفتی بر تو باد به
پیوستگی به عمرو بن دینار که هر دو گوش او سبو و گنجینه سخنان دانشمندان است.
سفیان می گوید: عمرو بن دینار - با آنکه زمین گیر شده بود - آمدن به مسجد را

۱. اصطلاح ابناء به معنای بازماندگان و اعقاب ایرانیان مهاجر به یمن بوده است و به موارد دیگری هم اطلاق می شده است.
به دانشنامه ایران و اسلام، ص ۳۸۲ مراجعه فرمایید.

رها نمی کرد. او را سوار بر خری به مسجد می آوردند و من او را همیشه زمین گیر دیده‌ام. در آغاز آشنایی با او به سبب خردسالی نمی توانستم او را بر دوش بگیرم بعدها توان آن کار را پیدا کردم و او را بر دوش خودم به خانه‌اش که دور بود می بردم. سن خود را هم برای ما نمی گفت - مطالب خود را برای ما اثبات نمی کرد.

ایوب می گفته است: هر چیزی را که عمرو بن دینار از فلانی نقل می کرد من نخست برای او بازگو می کردم و سپس می گفتم آیا می خواهی که این خبر را برای تو بنویسم؟ می گفت: آری.

سفیان می گوید: به عمرو بن دینار گفتند که سفیان از قول تو حدیث می نویسد. او بر پشت تکیه داد و گریست و گفت: بر هر کس که از گفته من حدیث می نویسد سوگند می دهم که ننویسد. سفیان می گوید: پس از آن هیچ چیزی از او ننوشتم و به خاطر می سپردیم و حفظ می کردیم.

گوید عبدالرزاق، از گفته مَعْمَرُ نقل می کرد که می گفته است شنیدم عمرو بن دینار می گفت: «مردم از نظر و رای ما درباره مسأله‌یی می پرسند و به آنان می گوئیم و آن را می نویسند. گویی سنگ نوشته‌یی است که تغییر نمی کند! و حال آنکه ممکن است فردا از رای خود برگردیم. می گوید: مردی از عمرو بن دینار درباره مسأله‌یی سؤال کرد. عمرو او را پاسخ نداد. آن مرد گفت: در دل من نسبت به این مسأله خارخاری است پاسخ مرا بده. عمرو گفت: به خدا سوگند اگر این موضوع بر خاطر تو به اندازه کوه ابوقبیس سنگینی کند برای من دوست داشتنی تر است که پاسخ دهم و در خاطر من به اندازه تار مویی شک و تردید باشد.

گوید عبدالرحمان بن یونس ما را خبر داد و گفت سفیان ما را گفت که عمرو بن دینار می گفته است: «ابن هشام به من پیشنهاد کرد تا برای من مقرری معین و پرداخت کند و من بنشینم و برای مردم فتوا بدهم. گفتم: من نمی خواهم.

گوید عبدالرحمان بن یونس ما را از گفته سفیان خبر داد که می گفته است: «عمرو بن دینار فقیه بود و حدیث را با معنای آن بیان می کرد.

گوید عبدالرحمان بن یونس ما را خبر داد و گفت از سفیان شنیدم که می گفت: «چیزهایی را برای ایوب نوشتم و از عمرو بن دینار در آن باره پرسیدم.

گوید عبدالرحمان بن یونس از سفیان ما را خبر داد که می گفته است: «عمرو بن دینار

خضاب نمی بست.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد که * عمرو بن دینار به سال یکصد و بیست و شش درگذشت و در مکه فتوا می داد و چون درگذشت، پس از او ابن ابی نجیح فتوا می داد. عمرو بن دینار محدثی مورد اعتماد و استوار و بسیار حدیث بود.

ابوالزبیر

نامش محمد و نام پدرش مسلم و نام نیای او تدرس است.

گوید یزید بن هارون، از یحیی بن سعید، از ابوالزبیر که آزاد کرده و وابسته حکیم بن حزام بن خویلد است، همچنین از گفته هُشیم، از حجاج و ابن ابی لیلا، از عطاء مرا خبر دادند که می گفته است * حضور جابر بن عبدالله انصاری می رفتیم و برای ما حدیث می کرد و چون بیرون می آمدیم احادیث او را بازگو می کردیم. ابوالزبیر از همه ما بهتر حدیث را حفظ می کرد.

گوید عبدالرحمان بن یونس، از سفیان ما را خبر داد که می گفته است * ابوالزبیر خضاب نمی بسته است.

گوید هارون بن معروف از ابن عیینة، از ابوالزبیر برای ما نقل کرد که می گفته است * در محضر جابر بن عبدالله، عطاء مرا وامی داشت که برای ایشان حدیث پیرسم. ابوالزبیر محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بود. ولی شعبه به سبب کار ناهنجاری که می پنداشت ابوالزبیر در معامله بی انجام داده است حدیث کردن از او را رها کرد، اما مردم همچنان از او روایت کرده اند.

عبیدالله بن ابی یزید

از آزادکردگان و وابستگان خاندان قاضی است و ایشان از بنی کتانه و همپیمانان بنی زهره اند. ابن جُریج و سفیان بن عیینة از او روایت کرده اند.

سفیان می گوید * به عبیدالله بن ابی یزید گفتم: همراه چه کسی پیش ابن عباس می رفتی؟ گفت: همراه عطاء و دیگران، ولی طاووس همراه خواص پیش ابن عباس می رفت.

سفیان می گوید: * به عبیدالله بن ابی یزید می گفتم: ابن عباس را چگونه دیدی و چگونه حدیث را استخراج می کرد و همان گونه که می خواست بیان می کرد.^۱

سفیان می گوید: * پیش از آنکه خودم عبیدالله بن ابی یزید را بینم، ابن جریر درباره او با ما گفتگو و از قول او برای ما حدیث نقل می کرد و چون بیشتر درباره اش پرسیدیم، گفت: عبیدالله بن ابی یزید پیرمردی قدیمی است و خیال می کنم در گذشته است. قضا را روزی که برای کاری بر در خانه یی در مکه ایستاده بودم ناگاه شنیدم مردی می گوید: ما را پیش عبیدالله بن ابی یزید ببر. من گفتم: عبیدالله بن ابی یزید کیست؟ گفت: پیرمردی فرتوت که ابن عباس را دیده و اینک در این خانه است و چندان ناتوان شده است که نمی تواند بیرون آید. گفتم: آیا می توانم همراه شما پیش او بیایم؟ گفتند: آری. سفیان می گوید: همگی پیش او رفتیم و آنان شروع به پرسیدن از او کردند و او برای آنان حدیث نقل می کرد. من با خود گفتم مناسب است احادیثی را که ابن جریر از قول او برای ما نقل کرده است ببرسم و او شروع به نقل آن حدیثها کرد و در آن روز حدیثهایی از او شنیدم. سپس پیش ابن جریر برگشتم و نشستم و او آغاز به سخن کرد و حدیث می گفت تا اینکه گفت: عبیدالله بن ابی یزید برای من این حدیث و آن حدیث را نقل کرده است. من گفتم: خود عبیدالله بن ابی یزید آنها را برای من نقل کرد. ابن جریر پرسید: او را دیدی. سفیان می گوید: پس از آن همواره پیش او می رفتم تا هنگامی که درگذشت.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: * از سفیان بن عیینة پرسیدم: عبیدالله بن ابی یزید چه وقت درگذشت؟ گفت: به سال یکصد و بیست و شش هجرت. عبیدالله محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

ولید بن عبدالله

ابن ابی مغیث. کم حدیث بوده است.

۱. ملاحظه می کنید که پاسخ عبیدالله ثبت نیست، آیا نسخه ها افتادگی داشته است؟

عبدالرحمان بن اَیْمَنُ

عبدالرحمان بن معبد

عبدالله بن عمرو قاری

کم حدیث بوده است.

قیس بن سعد

کنیه اش ابو عبیدالله بوده است. او در مجلس درس و حدیث عطاء بن ابی رباح به عنوان جانشین او شرکت می کرده و به عقیده او فتوا می داده است. خودش هم به صورت مستقل آن کار را انجام می داده است ولی عمر زیادی نکرده و به سال یکصد و نوزده به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عبدالله بن ابی نجیح

کنیه اش ابو یسار و از آزادکردگان و وابستگان قبیله ثقیف بوده است.
گوید سفیان بن ابی عیینة ما را گفت که: «ابن ابی نجیح خضاب نمی بسته است و پیش از طاعون در گذشته است و طاعون به سال یکصد و سی و یک بوده است.
محمد بن عمر واقدی می گوید: «عبدالله بن ابی نجیح به سال یکصد و سی و دو در مکه در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است و می گویند معتقد به قدر - قدری مذهب - بوده است.

سلیمان اَحْوَل

او دایی عبدالله بن ابی نجیح و محدثی مورد اعتماد و او را احادیث پسندیده‌یی بوده است.

عبدالحمید بن رافع

سفیان ثوری از او روایت کرده است و کم حدیث بوده است.

هشام بن حَجِیر

سفیان بن عیینة از گفته ابن شُبْرَمَة نقل می‌کند که برای او گفته است: * در مکه مانند هشام بن حجیر - به روزگار خودش - وجود نداشته است. او محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی بوده است.

ابراهیم بن مَیسرة

وابسته یکی از مردم مکه بوده است.

گوید عبدالرحمان بن یونس، از سفیان ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابراهیم بن میسرة حدیث را همان‌گونه که شنیده بود نقل می‌کرد. کسی جز عبدالرحمان بن یونس می‌گفت که: * ابراهیم بن میسرة به روزگار حکومت مروان بن محمد درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

عبدالرحمان بن عبدالله

ابن ابی عَمَّار، مردی از خاندان قریش بوده است. پدرش همان کسی است که روایت می‌کند عمر را دیده است که بر سجاده ابریشم نگارین نماز گزارده است. محدثی مورد اعتماد است

و او را احادیثی است.

خَلَاد بن شیخ

عبدالله بن کثیر

داری. محدثی مورد اعتماد و او را احادیث پسندیده است.

اسماعیل بن کثیر

گوید ابو نعیم فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت * کنیه اسماعیل بن کثیر، ابوهاشم بوده است. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

کثیر بن کثیر

ابن مطلب بن ابی وداعة بن ضُبیرة بن سَعید بن سعد بن سهم. مادرش عایشة دختر عمرو بن ابی عقرب است که ابی عقرب همان خویند بن عبدالله بن خالد بن بُجَیر بن حماس بن عُرَیج بن بکر بن عبدمنات بن کنانة است.

سفیان بن عَیْنَة، کثیر بن کثیر را دیده و از او روایت کرده است. کثیر را نسلی باقی نمانده است. او مردی شاعر و کم حدیث بوده است.

صَدِیق بن موسی

ابن عبدالله بن زبیر بن عَوّام. کنیه اش ابوبکر و مادرش ام اسحاق دختر مَجْمَع بن زید بن جاریة بن عَطّاف از خاندان عمرو بن عوف است. ابن جُرَیج گاهی از صَدِیق بن موسی روایت کرده است.

صدقه بن یسار

از ابناء و آزاد کرده و وابسته یکی از مردم مکه است. او در آغاز خلافت عباسیان در گذشته است.

سفیان بن عیینة می گوید به صدقه گفتم: مردم می پندارند که شما از خوارج هستید؟ گفت: آری از آن گروه بودم و سپس خداوند مرا عافیت لطف کرد. گوید: اصل صدقه از مردم جزیره و محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بود.

عبدالله بن عبدالرحمان

ابن ابی حسین. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بود.

عمر بن سعید بن ابی حسین

عثمان بن ابی سلیمان

ابن جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبدمناف بن قُصی. محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی بوده است.

حمید بن قیس اعرج

آزاد کرده و وابسته خاندان زبیر بن عوام و قاری اهل مکه و مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

گوید محمد بن یزید بن خنیس ما را خبر داد و گفت از وهیب بن ورد شنیدم که می گفت: «اعرج در مسجد الحرام قرآن می خواند و هنگامی که ختم قرآن می کرد مردم

گرد او جمع می شدند. شبی هم که قرآن را ختم می کرد عطاء هم می آمد.
گوید سفیان بن عیینة می گفت: * اعرج حساب دان تر و آگاه تر مردم مکه به احکام
میراث بود. مردم مکه بر قرآن خواندن کسی جز او جمع نمی شدند. او قرآن را پیش مجاهد
و بر او می خواند و در شهر مکه قاری تر از او و عبدالله بن کثیر نبود، و برادرش.

عمر بن قیس

لقب او سندل است. او پرخاشگر به مردم و بدزبان بوده است و به همین انگیزه مردم او را از
نظر انداخته و از نقل احادیث او خودداری کرده اند. البته که او در حدیث ضعیف بود و
چیزی شمرده نمی شده است.

محمد بن سعد می گوید: * عمر بن قیس همان کسی است که درباره مالک - یعنی
مالک بن انس - یاوه گویی می کرده و گاه می گفته است اشتباه کرده و گاه می گفته است سخن
مالک نادرست است و این سخن را پیش والی مکه می گفته است. والی مکه به او گفته است:
تو را چه می شود، همه مردم همین حال را دارند و انگهی شیخ - یعنی مالک - را گاهی
فراموشی دست می دهد. این سخن به مالک رسید و گفت: هرگز با او سخن نخواهم گفت.

منصور بن عبدالرحمان

ابن طلحة بن حارث بن طلحة بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار. مادرش صفیة
دختر شبیه حاجب بن عثمان بن ابی طلحة بوده است. منصور بن عبدالرحمان دو دختر به
نامهای أمة الکریم و صفیة داشته است که مادرشان کنیزی بوده است.

گوید هشام بن محمد از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * منصور بن
عبدالرحمان را به روزگار خالد بن عبدالله^۱ دیدم که پرده داری کعبه را در حالی که پیری
فرتوت بود برعهده داشت. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

۱. یعنی دوره حکومت خالد بن عبدالله قسری از سوی امویان بر مکه که از سال ۸۱ تا ۸۶ و برای بار دوم از سال ۹۳ تا
۹۶ هجری والی مکه بوده است. به معجم الانساب و الاسرات الحاكمة، زامباور، ص ۲۸ مراجعه فرمایید.

سعید بن ابی صالح

به سال یکصد و بیست و نه درگذشته و محدثی کم حدیث بوده است.

عبدالله بن عثمان

ابن خثیم. از قبیله قاره و همپیمان خاندان زهرة بوده است. او در پایان خلافت سفاح و آغاز خلافت منصور درگذشته و محدثی مورد اعتماد و او را احادیث پسندیده‌ی است.

داود بن ابی عاصم

ثقفی محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

مزاحم بن ابی مزاحم

کم حدیث بوده است.

مصعب بن شیبه

ابن جبیر بن شیبه بن عثمان بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار. مادرش أم عمیر دختر عبدالله اکبر بن شیبه بن عثمان بن ابی طلحة است. محدثی کم حدیث بوده است.

یحیی بن عبدالله

ابن صیفی مخزومی. محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی بوده است.

وُهیب بن الورد

ابن ابی الورد از آزادکردگان و وابستگان خاندان مخزوم و ساکن مکه و از پارسایان بوده است. او را در مواعظ و زهد حدیثهایی است. نام او عبدالوهاب بوده و به صورت مصغر او را وُهیب می‌گفته‌اند. عبدالله بن مبارک و جز او از وُهیب روایت کرده‌اند.

عبدالجبّار بن الورد

برادر وُهیب است. از ابن ابی مُلَبَّکه و جز او روایت کرده است.

خالد بن مُضرس

سلیمان

وابسته بنی برِضاء و کم حدیث بوده است.

عمرو بن یحیی

ابن قَمَطَه. کم حدیث بوده است.

یعقوب بن عطاء

ابن ابی رباح. او را حدیثهایی است.

عبدالله

وابسته و آزاد کرده اسماء. کم حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن فروخ

منبوذ بن ابی سلیمان

سفیان بن عیینه از او روایت کرده و کم حدیث بوده است.

وردان

زرگر و ساکن مکه بوده است. سفیان بن عیینه از او روایت می کند که می گفته است: * از ابن عمر درباره ربای طلا در مقابل طلا پرسیدم.

زُرْزُر

سفیان بن عیینه می گوید: آزاد کرده و وابسته جبیر بن مطعم و کم حدیث بوده است.

عبدالواحد بن ایمن

گوید فضل بن دکین، از گفته عبدالواحد بن ایمن ما را خبر داد که می گفته است پدرم برایم نقل کرد که: * برده عتبه بن ابی لهب بوده است و چون عتبه در گذشته است در میراث پسران عتبه قرار گرفته است. ابن ابی عمرو او را خرید و آزاد کرد ولی پسران عتبه شرط کردند که وابستگی ولایی او با ایشان باشد. او پیش عایشه رفته و موضوع را به او گفته است و عایشه

حدیث بریرة را از حضرت ختمی مرتبت برای او نقل کرده است.

محمد بن شریک

وکیع بن جراح و ابونعیم فضل بن دکین از او روایت کرده‌اند.

طبقه چهارم

عثمان بن الأسود

جُمَیحی. در شهر مکه به سال یکصد و پنجاه درگذشته و مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

مثنی بن صباح

از ابناء است. محمد بن عمر واقدی گفته است، مثنی به سال یکصد و چهل و نه درگذشته است و کسی جز او گفته است به سال یکصد و چهل و هفت درگذشته است.

گوید پسر محمد بن ولید ازرقی ما را خبر داد و گفت داود بن عبدالرحمان عطاردی به من گفت که: «در این مسجد — مسجد الحرام — عابدتر از مثنی بن صباح و زنجی بن خالد ندیده‌ام. او را حدیثهایی است و ضعیف بوده است.»

عبیدالله بن ابی‌زیاد

آزادکرده و وابسته یکی از مردم مکه است و به سال یکصد و پنجاه درگذشته است.

عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج

کنیه اش ابوالولید است. نیای او جریج برده ام حبیب دختر جبیر بوده است. ام حبیب همسر عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد بن أسید بن ابی العیص بن أمیة بوده و بدین سبب جریج از وابستگان او شمرده شده است. عبدالملک بن عبدالعزیز به سال هشتاد هجری که به سال سیل جحاف معروف است متولد شده است و آن سیل در مکه بوده است.^۱

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت: * ابن جریج در دوره حکومت سفیان بن معاویه و یک سال پیش از قیام ابراهیم بن عبدالله به بصره آمد.^۲

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: * از ابن جریج درباره اهمیت خواندن حدیث بر کسی که حدیث می کند پرسیدم. گفت: کسی مثل تو از چنین موضوع ساده می پرسد، آری مردم درباره اینکه کتاب و صحیفه را در دست گیرند و بگویند به آنچه در آن است حدیث می کنم و آن را پیش محدث نخوانده باشند اختلاف نظر دارند و هرگاه آن را بخواند یکسان است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة به من گفت که: * ابن جریج مرا گفت که بخشی از احادیث مربوط به اخلاق و سنتها را برای من بنویس. من برای او هزار حدیث نوشتم و پیش او فرستادم نه او آنها را پیش من خواند و نه من آنها را بر او خواندم.

واقدی می گفت پس از آن مکرر و در حدیثهای بسیاری از ابن جریج می شنیدم که می گفت ابوبکر بن ابی سبرة مرا حدیث کرده است.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالرحمان بن ابی الزناد ما را خبر داد که می گفته است: * خود حاضر بودم که ابن جریج پیش هشام بن عروه آمد و گفت: ای ابامندر! آیا صحیفه یی که به فلانی داده ای حدیث و گفته خودت می باشد؟ هشام گفت: آری. محمد بن عمر واقدی می گوید: پس از آن در مواردی فزون از شمار از ابن جریج می شنیدم که

۱. این محدث در بیشتر منون به «ابن جریج» معروف است.

۲. قیام و خروج ابراهیم به سال یکصد و چهل و پنج هجری بوده است.

می گفت هشام بن عروه ما را حدیث کرد.^۱

ابن جریر می گوید: * به شهری کهن رفتم و برای آنان گنجینه دانش را نثار کردم، یعنی به یمن.

محمد بن عمر واقفی می گوید: * ابن جریر در دهه نخست ذیحجه سال یکصد و پنجاه در هفتاد و شش سالگی درگذشته است. مردی مورد اعتماد و به راستی پرحدیث بوده است.^۲

حنظلة بن ابی سفیان

ابن عبدالرحمان بن صفوان بن امیه بن خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح. مادرش حفصة دختر عمرو بن ابی عقرب از خاندان عُرَیج بن بکر بن عبدمنات بن کنانة است. حنظلة به سال یکصد و پنجاه و یک به روزگار خلافت ابو جعفر - منصور دوانیقی - درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

زکریاء بن اسحاق

می گوید عبدالرزاق می گفت پدرم مرا گفت: * ملازم خدمت زکریا باش که خود او را پیش ابن ابی نجیح دارای ارزش و منزلت دیدم. عبدالرزاق می گوید: من پیش او که در صحرا ساکن بود رفتم که گرفتار فراموشی شده بود. به من خبر رسیده است که ابن مبارک پیش زکریا رفته است و زکریا کتاب خود را به او داده است. زکریا مورد اعتماد و پرحدیث بود.

۱. خوانندگان گرامی توجه می فرمایند که منظور این است که لازم نیست حتماً متن حدیث پیش محدث خوانده شود و تصریح محدث به اینکه فلان کتاب گفته های من است کفایت می کند.

۲. ملاحظه فرمودید که محمد بن سعد تولد ابن جریر را به سال هشتاد نوشت در این صورت به سال یکصد و پنجاه، هفتادساله و حداکثر هفتاد و یکساله بوده است نه هفتاد و ششساله.

عبدالعزیز بن ابی رواد

آزاد کرده و وابسته مغیره بن مهلب بن ابی صُفرة عتکی بوده است. گوید احمد بن محمد ازرقی ما را خبر داد و گفت: * عبدالعزیز بن ابی رواد به سال یکصد و پنجاه و نه در مکه درگذشت. او را حدیثهایی است. او از پیروان مُرجئه و نامور به نیکی و پارسایی و عبادت بوده است.

سیف بن سلیمان

برخی به او ابن ابی سلیمان گفته‌اند. از آزادکردگان و وابستگان مخزومی‌هاست. پس از سال یکصد و پنجاه هجرت در مکه درگذشته است. مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

طلحة بن عمرو خضرمی

به سال یکصد و پنجاه و دو در مکه درگذشته است. او محدثی پرحدیث ولی بسیار ناتوان و ضعیف بوده است، با این همه گاهی از او روایت کرده‌اند.

نافع بن عمر جُمحی

گوید شهاب بن عباد عبدی ما را خبر داد و گفت: * نافع بن عمر جُمحی به سال یکصد و شصت و نه در مکه درگذشت. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث و در او نقصی بوده است.

عبدالله بن مؤمل مخزومی

شهاب بن عباد ما را خبر داد و گفت: * عبدالله بن مؤمل در مکه همان سالی که حسین در

منطقه فحّ قیام کرد یا سال پس از آن درگذشت.^۱ محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

سعید بن حسان مخزومی

محدثی کم حدیث بوده است.

عبدالله بن عثمان ابن ابی سلیمان

کم حدیث بوده است.

محمد بن عبدالرحمان

ابن عبدالله بن ابی ربیع. کم حدیث بوده است.

ابراهیم بن یزید خوزی

آزاد کرده و وابستهٔ عمر بن عبدالعزیز بوده و چون ساکن درهٔ خوز مکه بوده به خوزی مشهور شده است. به سال یکصد و پنجاه و یک در مکه درگذشته است. او را حدیثهایی است و ضعیف بوده است.

رباح بن ابی معروف

کم حدیث بوده است.

۱. جناب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن مجتبی علیه السلام به روزگار حکومت هادی عباسی قیام کرد و در فحّ به روز هشتم ذیحجه سال یکصد و هفتاد شهید شد. به المجدی، چاپ استاد محترم دکتر احمد مهدوی دامغانی، قم، ۱۴۰۹ ق، ص ۶۶ و ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، نجف، ۱۳۸۵ ق، ص ۲۸۵ مراجعه فرمایید.

عبدالله بن لاحق

ابراهیم بن نافع

عبدالرحمان بن ابی بکر

ابن ابی مُلَیْکَةَ. او همان کسی است که به او «زوج جبرة» هم می‌گویند. او را حدیث‌های سستی است.

سعید بن مُسَلِم

ابن قماذین. کم حدیث بوده است.

حزام بن هشام

ابن خالد اشعری کعبی. در منطقه قدید ساکن بوده است. ابونضر هاشم بن قاسم و محمد بن عمر واقدی، و عبدالله بن مسلمة بن قعنب و جز ایشان از او روایت کرده‌اند. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عبدالوهاب بن مجاهد

ابن جَبْر. از پدر خویش روایت می‌کرده است و در حدیث ضعیف بوده است.

ابن ابی سارة

طبقه پنجم

سفیان بن عیینة

ابن ابی عمران کنیه اش ابو محمد. وابسته خاندان عبدالله بن زُؤبَیة از تیره بنی هلال بن عامر بن صُعَصَعَة است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: * سفیان بن عیینة خود به من گفت که به سال یکصد و هفت متولد شده و اصل او از مردم کوفه و پدرش از کارگزاران خالد بن عبدالله قسری بوده است. چون خالد از حکومت عراق برکنار و یوسف بن عمر ثقفی بر آن کارگماشته شده است، یوسف به جستجوی کارگزاران خالد پرداخته و آنان از او گریخته اند. عیینة بن ابی عمران پدر سفیان خود را به مکه رسانده و ساکن آن شهر شده است.

گوید عبدالرحمان بن یونس ما را خبر داد و گفت خودم از سفیان بن عیینة شنیدم که می گفت: * نخستین کس که - برای دانش آموزی - با او همنشین شدم عبدالکریم پدر اُمیه بود و در آن هنگام پانزده ساله بودم و عبدالکریم به سال یکصد و بیست و شش درگذشت. سفیان می گوید: * به سال یکصد و شانزده در مراسم حج شرکت کردم و سپس به سال یکصد و بیست حج گزاردم. زُهری به همراه پسر هشام خلیفه اموی به مکه و پیش ما آمد، و این به سال یکصد و بیست و سه بود.

زهری به سال یکصد و بیست و چهار از مکه رفت. سفیان می گوید: من در حالی که سعد بن ابراهیم پیش زهری بود از او مسأله یی پرسیدم که مربوط به علم حدیث بود، پاسخ نداد. سعد به زهری گفت: پاسخ این پسر را بده. زهری گفت: آری حق او را بر او عطا خواهم کرد. سفیان می گوید: من در آن هنگام شانزده ساله بودم.

سفیان می گوید: دوبار یکی به سال یکصد و پنجاه و دیگری به سال یکصد و پنجاه و دو به یمن رفتم و معمر هنوز زنده بود و ثوری یک سال پیش از من رفته بود.

محمد بن سعد می گوید حسن بن عمران بن عیینة بن ابی عمران که برادرزاده سفیان است مرا خبر داد و گفت: * در آخرین حجی که عمویم گزارد و به سال یکصد و نود و هفت بود همراهش بودم. در عرفات پس از آنکه نماز گزارد آن گاه روی تشک خود دراز

کشید و گفت: هفتاد سال پیایی در عرفات بوده‌ام و همه ساله به پیشگاه خدا عرض کرده‌ام بارخدا یا این وقوف مرا در این جایگاه آخرین بار قرار مده و اینک از بسیاری تقاضای خود در این باره از حق تعالی آزرَم دارم. گوید: چون بازگشت به روز شنبه اول ماه رجب سال یکصد و نود و هشت در مکه درگذشت و در منطقه حجون به خاک سپرده شد. سفیان محدثی مورد اعتماد و بسیار استوار و حجت در حدیث و پرحدیث بود و به هنگام مرگ نود و یک سال داشت.

داود بن عبدالرحمان عطار

محمد بن سعد گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی ما را خبر داد و گفت: عبدالرحمان پدر داود عطار از مردم شام و مسیحی بود و طبابت می‌کرد. به مکه آمد و در آن شهر ساکن شد و برای او پسرنی متولد شد که مسلمان شدند. او به فرزندان خود نوشتن و قرآن و فقه می‌آموخت و با خاندان جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبدمناف دوستی و بستگی داشت. داود به سال صد هجرت زاده شد. پدرش عبدالرحمان - برای طبابت - کنار مناره طرف صفا می‌نشست، و چون جای نشستن او بسیار به مسجد و صدای اذان نزدیک بود به کفر او مثل می‌زدند و می‌گفتند فلان کس از عبدالرحمان کافرتر است.^۱ به ویژه که پسرنش همگی پسندیده سیرت و مسلمان بودند. عبدالرحمان آنان را در کارهای جوانمردی آزاد می‌گذاشت و ایشان را بر ادب و پیوستگی با نیکوکاران مسلمان تشویق می‌کرد. داود بن عبدالرحمان در مکه به سال یکصد و هفتاد و چهار درگذشت و مردی پرحدیث بود.

زنجی

نامش مُسلم و پسر خالد بن سعید بن جرجة و از مردم شام بوده است. او آزاد کرده و وابسته خاندان سفیان بن عبدالاسد مخزومی بود و گفته شده است این ارتباط آزادی نبوده و فقط

۱. مثل «اکفر من عبدالرحمان» در مجمع الامثال میدانی و فوائد اللآل شیخ ابراهیم حنفی نیامده است.

وابستگی بوده است.

گوید ابوبکر محمد بن ابی مرّة مکی ما را خبر داد و گفت: «مسلم بن خالد بسیار سپید پوست و چهره‌اش سرخ و سپید بود و زنجی لقبی است که در کودکی به او داده بودند.^۱»
گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی ما را خبر داد و گفت: «زنجی بن خالد، فقیهی پارسا بود که روزه دهر می‌گرفت - روزی روزه می‌داشت و روزی روزه می‌گشود. و کنیه‌اش ابو خالد بود و به سال یکصد و هشتاد به روزگار حکومت هارون درگذشت. مردی پرحديث و با این حال در احادیث پر غلط و اشتباه بود. با آنکه از لحاظ قوای جسمی بسیار نیرومند بود ولی اشتباه و خطا می‌کرد و داود عطار در حدیث از او برتر بود.

محمد بن عمران

حجیبی. کم حدیث بوده است.

محمد بن عثمان

مخزومی. کم حدیث بوده است.

یحیی بن سلیم طائفی

او ساکن مکه شده و تا هنگام مرگ در آن شهر مانده است و پوستها را برای فروش آماده می‌کرده است. از اسماعیل بن کثیر و عبدالله بن عثمان بن خثیم روایت می‌کرده است. محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

۱. نامگذاری برعکس، همان‌گونه که به سیاه پوست کافور می‌گفته‌اند «برعکس نهند نام زنگی کافور».

فُضَیل بن عِیاض تمیمی

او از خاندان یربوع و دارای کنیه ابو علی بوده است. در ایورد خراسان زاده شده و در بزرگی به کوفه آمده است. از منصور بن معتمر و جز او حدیث شنیده و سپس پارسایی برگزیده و به مکه رفته است. و تا هنگام مرگ خود که در آغاز سال یکصد و هشتاد و هفت به روزگار حکومت هارون اتفاق افتاده در همان شهر بوده است.

محدثی مورد اعتماد و استوار و فاضل و عبادت پیشه و سخت پارسا و پرحدیث بوده است.^۱

عبدالله بن رجاء

کنیه اش ابو عمران و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است. عبدالله بن رجاء لنگ بوده و اصل او از بصره است. او به مکه کوچیده و تا هنگام مرگ در آن شهر بوده است.

بشر بن سَری

عبدالمجید بن عبدالعزیز

ابن ابی رواد. کنیه اش ابو عبدالحمید بوده است. محدثی پرحدیث ولی ضعیف و معتقد به مرجئه بوده است.

عبدالله بن حارث مخزومی

۱. تولد فضیل به سال یکصد و پنج هجری بوده است. شافعی را از شاگردان او دانسته اند. به الاعلام زرکلی مراجعه فرمایید.

حمزة بن حارث

ابن عُمیر. محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

ابو عبدالرحمان مُقرئ

نامش عبدالله و نام پدرش یزید بوده است. در ماه رجب سال دویست و سیزده در مکه درگذشته و اصل او از بصره و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

عثمان بن الیمان

ابن هارون. کنیه اش ابو عمرو بوده و به روز اول دهه نخست ذیحجه سال دویست و دوازده در مکه درگذشته است و او را حدیثهایی بوده است.

مؤمل بن اسماعیل

محدثی مورد اعتماد و پر اشتباه است.

علاء بن عبدالجبار عطار

از مردم بصره بوده که به مکه کوچیده است. او پر حدیث بوده است.

سعید بن منصور

کنیه اش ابو عثمان بوده و به سال دویست و بیست و هفت درگذشته است.

احمد بن محمد

ابن ولید ازرقی، محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

عبدالله بن زبیر

حُمَیدی مکی. از خاندان اسد بن عبدالعزی بن قصی بوده است و شاگرد و همنشین و راوی اصلی آثار سفیان بن عیینه است. او در ماه ربیع الاول سال دویست و نوزده در مکه در گذشته است. محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

نام یاران حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم که ساکن طائف بوده‌اند

عُرْوَة بن مسعود

ابن مُعْتَب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عَوْف بن ثقیف که این ثقیف همان قسی پسر منبه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس بن عیلان بن مُضَر است. کنیه عروءه، ابو یعفر و مادرش سبیه دختر عبد شمس بن عبد مناف بن قُصی است.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالله بن یحیی به نقل تنی چند از اهل علم ما را خبر داد که گفته‌اند: هنگامی که پیامبر (ص) مردم طائف را محاصره کرد، عروءه بن مسعود در طائف نبود و به جُرَش^۱ رفته بود تا چگونگی ساختن گردونه و منجنیق را فرا گیرد. عروه که پس از بازگشت پیامبر (ص) به طائف باز آمد خدای متعال گرایش به اسلام را بر دلش افکند و به ماه ربیع الاول سال نهم هجرت به مدینه و حضور پیامبر (ص) آمد و اسلام آورد. رسول خدا (ص) از اسلام آوردن او شاد شد. عروه نخست به خانه ابوبکر صدیق منزل کرد ولی مغیره بن شعبه او را رها نکرد تا سرانجام او را به خانه خویش منتقل ساخت.

عروه پس از آن از پیامبر (ص) اجازه خواست تا پیش قوم خود برگردد و آنان را به مسلمانی فرا خواند. رسول خدا فرمود: در این صورت آنان تو را خواهند کشت. عروه گفت: آنان اگر مرا خوابیده ببینند برای بیدار کردنم را نخواهند داشت و از مدینه بیرون آمد و پنج روزه به طائف رسید. شامگاه بود که به خانه خود رفت. ثقیفیان پیش او آمدند و با درود جاهلی بر او درود گفتند. عروه آن کار را بر ایشان زشت شمرد و گفت: بر شما باد به سلام دادن که درود بهشتیان است. آنان عروه را آزار و دشنام دادند و او بردباری کرد.

۱. جُرَش، از شهرهای ناحیه یمن که در جرم‌سازی شهره بوده است. لطفاً به ترجمه تقویم البلدان، به قلم استاد عبدالمحمد آبی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش، ص ۱۳۱ مراجعه فرمایید.

ایشان چون از پیش او بیرون شدند درباره کشتن او رایزنی کردند. چون سپیده دمید عروہ بر فراز غرفه خانه خویش رفت و اذان گفت. ثقیفیان از هرسو پیش آمدند و مردی از خاندان مالک به نام اوس بن عوف تیری بر او زد که به رگ دست او خورد و خونریزی بند نیامد. در این هنگام غیلان بن سلمه و کنانه بن عبدیاللیل و حکم بن عمرو و سران همپیمانان جامه جنگ پوشیدند و سلاح برگرفتند و جمع شدند و گفتند همگان تا پای مرگ ایستادگی می‌کنیم مگر اینکه ده‌تن از سران خاندان مالک را بکشیم و خون ایشان را بریزیم. عروہ بن مسعود چون کار ایشان را بدید گفت: درباره خون من با یکدیگر جنگ و کشتار مکنید. من خون خویش را به صاحب اصلی آن پیشکش می‌دهم تا بدین‌گونه میان شما را اصلاح کنم. و این کرامت و شهادتی است که خدای متعال با آن مرا گرامی داشته و به من ارزانی فرموده است. و گواهی می‌دهم که محمد (ص) پیامبر خدا مرا آگاه ساخت که شما می‌کشیدم. آن‌گاه خویشاوندان خویش را فراخواند و گفت: چون مردم مرا کنار شهیدانی که همراه رسول خدا بوده‌اند و پیش از کوچیدن آن حضرت شهید و به خاک سپرده شده‌اند به خاک سپارید. چون درگذشت او را کنار ایشان به خاک سپاردند. و همینکه خبر کشته شدن او به آگهی پیامبر (ص) رسید فرمود: مثل عروہ چون صاحب یاسین است که قوم خود را به خدا فراخواند و ایشان او را کشتند.^۱

ابوملّیح بن عروہ

ابن مسعود بن معتب بن مالک...
گوید: چون عروہ بن مسعود کشته شد، پسرش ابوملّیح و برادرزاده اش قارب بن اسود بن مسعود به مردم طائف گفتند: اینک که عروہ را کشتید هرگز در هیچ کاری با شما هماهنگ نخواهیم بود و سپس هر دو به حضور پیامبر پیوستند و اسلام آوردند. رسول خدا به آنان فرمود: هرکرا می‌خواهید به دوستی و پیوستگی برگزینید. گفتند: خدا و پیامبرش را برمی‌گزینیم. رسول خدا فرمود: و دایی خود ابوسفیان بن حرب را و با او هم سوگند و همپیمان شوید. آنان چنان کردند و در خانه مغیره بن شعبه منزل گرفتند و چندان در مدینه

۱. موضوع این مؤمن بزرگوار در آیات ۲۵-۱۹ سی و ششمین سوره قرآن مجید (یس) آمده است. لطفاً به تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۹، چاپ مرحوم شعرانی، تهران، ۱۳۸۵ ق، ص ۲۷۰ مراجعه شود.

ماندند تا نمایندگان ثقیف در ماه رمضان سال نهم به مدینه آمدند و اسلام آوردند و با پیامبر عهد و پیمان بستند، و آن دو هم همراه ایشان به طائف بازگشتند. ابوملیح به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا پدرم در حالی کشته شد که دو بست مثقال طلا وام داشت اگر مصلحت می بینید که آن وام را از محل زرینه ها و زیورهای بتخانه لات پردازید چه خوب است که اقدام کنید. پیامبر فرمود: آری چنین می کنم.

قارب بن آشود

ابن مسعود بن معتب بن مالک. برادرزاده عروه است. هنگامی که ابوملیح پسر عروه درباره پرداخت وام پدر خود با رسول خدا (ص) سخن گفت، قارب گفت: ای رسول خدا! وام پدرم اسود بن مسعود را هم پرداخت کن، که او هم وامی همانند وام عروه دارد و از اموال بتخانه آن را پرداز. پیامبر فرمود: «اسود در حال کفر مرده است». قارب گفت: آن وام بر عهده من افتاده است و از من مطالبه می کنند. لطفاً به پاس خویشاوندی و نزدیکی پرداخت فرمای. رسول خدا فرمود: در این صورت انجام می دهم و وام عروه و اسود را از اموال بتخانه پرداخت فرمود.

حکم بن عمرو

ابن وهب بن معتب بن مالک. او از کسانی بود که همراه نمایندگان ثقیف به حضور پیامبر آمدند و اسلام آوردند.

غیلان بن سلمة

ابن معتب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقیف. مادر سلمة بن معتب، کنه دختر کسیره بن ثماله از قبیله ازد است. برادر مادری سلمة، اوس بن ربیعه بن معتب است که این دو پسران کنه اند و منسوب به مادر خویش اند. غیلان بن سلمة شاعر بود. او پیش خسرو ایران رفته و از او خواسته بود برای او در

طائف دژی بسازد و او هم پذیرفته بود و دژی ساخته بود. پس از آن که اسلام آمد غیلان مسلمان شد و ده همسر داشت. پیامبر (ص) او را فرمود: «چهارتن از آنان را برگزین و از بقیه دوری کن». غیلان گفت: آنان پیش من بودند و نمی دانستند کدامیک در نظرم محبوب تر و برگزیده تر است و امروز از این موضوع آگاه می شوند. او چهارتن از آنان را برگزید. به کسانی که می خواست بمانند می گفت پیش بیا و هر کدام را نمی خواست می گفت پشت کن کنار برو. بدین گونه چهار زن از آنان را برگزید و از دیگران دوری گزید.

ولید بن مُسَلِّم از گفته ابن لهیعة، از یزید بن ابی حبیب، از عروة بن غیلان بن سلمه، از گفته پدرش نقل می کند که می گفته است: «نافع برده غیلان بن سلمه بود که به مدینه و حضور پیامبر (ص) گریخت و مسلمان شد و غیلان همچنان مشرک بود. پس از آن غیلان اسلام آورد، و پیامبر (ص) ولای نافع را به او برگرداند.

پسرش، شرحبیل بن غیلان

ابن سلمة بن معتب. او همراه نمایندگان ثقیف بود که به حضور پیامبر (ص) رسیدند. شرحبیل به سال شصت هجرت درگذشت.

عبدیاللیل بن عمرو

ابن عُمیر بن عوف بن عقدة بن غَیْرَة بن عوف بن ثقیف. او سالار نمایندگان ثقیف بود که به حضور پیامبر (ص) رسیدند و مسلمان شدند. عبدیاللیل هم سن و سال عروة بن مسعود بوده است.

پسرش، کنانة بن عبدیاللیل

ابن عمرو بن عُمیر بن عقدة بن عوف. مردی شریف بود و همراه نمایندگان ثقیف اسلام آورد.

حارث بن کلدۀ

ابن عمرو بن عِلاج که نام اصلی علاج عُمیر و پسر ابی سلمة بن عبدالعزّی بن غَیْرَة بن عوف بن ثقیف بوده است. حارث پزشک عرب بوده و پیامبر (ص) هر کس را که بیمار بوده فرمان می‌داده است پیش او برود و از بیماری خود از او بپرسد. سمیة مادر زیاد کنیز حارث بن کلدۀ بوده است.

پسرش، نافع بن حارث

ابن کلدۀ. کنیه‌اش ابو عبدالله است. او همان کسی است که به بصره کوچیده و به پرورش اسب پرداخته است.

علاء بن جاریة

ابن عبدالله بن ابی سلمة بن عبدالعزّی بن غَیْرَة بن عوف بن ثقیف. همپیمان بنی زهره است.

عثمان بن ابی العاص

ابن پُشْر بن عبدهمان بن عبدالله بن هَمّام بن ابان بن یسار بن مالک بن حُطَیْط بن جشم بن ثقیف. عثمان بن ابی العاص همراه نمایندگان ثقیف به حضور پیامبر (ص) آمده است و چون از همگان کوچکتر بود او را کنار باروبنه خویش نهادند که اموال ایشان را مواظبت کند. و چون آنان از پیش رسول خدا باز آمدند و به سبب گرمای سخت نیمروز به خواب و استراحت پرداختند، عثمان بن ابی العاص به محضر پیامبر رفت و پیش از آنان پوشیده مسلمان شد و آن کار را از آنان پوشیده داشت. او آغاز به پرسیدن احکام دین از پیامبر کرد و خواست که برای او قرآن تلاوت فرماید و چند سوره را از زبان آن حضرت فراگرفت. او هرگاه رسول خدا را خفته می‌یافت - به ایشان دسترسی نداشت - پیش ابوبکر و ابی بن کعب

می رفت و از آن دو احکام را می پرسید و خواهش می کرد برایش قرآن بخوانند و چنان شد که پیامبر (ص) او را دوست می داشت و کوشش او را می ستود. هنگامی که نمایندگان ثقیف اسلام آوردند و رسول خدا (ص) برای آنان عهدنامه صادر فرمود و آهنگ بازگشت به سرزمین خود کردند گفتند: ای رسول خدا! مردی از ما را به فرماندهی ما برگمار. و پیامبر که دروذهای خدا بر او باد به سبب علاقه مندی که از عثمان بن ابی العاص به اسلام دیده بود او را که از همگان کوچکتر بود به امیری برگماشت.

عثمان بن ابی العاص می گوید: واپسین فرمانی که رسول خدا به من فرمود این بود که مؤذنی برای خود برگزین که بر اذان گفتن خود مزد نگیرد و چون بر قوم خود پیشنمازی کردی رعایت ناتوان ترشان را داشته باش و هرگاه برای خود و به تنهایی نماز گزاردی هرگونه خواهی بگزار.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از عبدالله بن عبدالرحمان بن یعلی بن کعب ثقفی، از عبدالله بن حکم ما را خبر داد که می گفته است خود از عثمان بن ابی العاص شنیده که می گفته است * رسول خدا مرا بر طائف گماشت و آخرین سفارشی که فرمود این بود که با مردم نماز را مختصر و سبک بگزار.

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از زائده، از عبدالله بن عثمان بن خثیم ما را خبر داد که می گفته است داود بن ابی عاصم، از عثمان بن ابی العاص برای من حدیث کرد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) مرا به امارت طائف گماشت واپسین سخنی که مرا فرمود این بود که نماز را با مردم مختصر و سبک بگزار حتی اگر در میقات و وقوف بودی. پس از فاتحه سوره هایی مانند اقرء و امثال آن را بخوان!

گوید محمد بن عمر واقدی، از محمد بن صالح، از موسی بن عمران بن مناح ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود کارگزار آن حضرت بر طائف عثمان بن ابی العاص بود.

گوید موسی بن اسماعیل، از گفته ابو هلال، از قتاده، از مطرف ما را خبر داد که * کنیه عثمان بن ابی العاص، ابو عبدالله بوده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید * عثمان بن ابی العاص تا هنگام رحلت حضرت

ختمی مرتبت و تمام خلافت ابوبکر و بخشی از خلافت عمر همچنان حاکم طائف بود. هنگامی که عمر می خواست بر بحرین حاکم بگمارد عثمان بن ابی العاص را به او پیشنهاد کردند و نام بردند. گفت: او امیری است که رسول خدا (ص) منصوبش فرموده است و من او را از طائف برکنار نمی سازم. گفتند: ای امیر مؤمنان! او را فرمان بده هرکرا خود دوست می دارد و می خواهد به جانشینی خود بگمارد و تو برای حکومت بحرین از او یاری بخواه، در این صورت چنان است که او را عزل نکرده ای. گفت: آری، کار درستی است. برای عثمان بن ابی العاص نوشت که هرکرا دوست می داری بر منطقات بگمار و خود پیش من بیا. او برادرش حکم بن ابی العاص را به طائف گماشت و خود پیش عمر آمد و عمر او را به حکومت بحرین گماشت. عثمان بن ابی العاص پس از برکناری از حکومت بحرین خود و افراد خانواده اش به بصره آمدند و آن جا محترم و شریف شدند. محل و جویی که در بصره به شط عثمان مشهور است منسوب به اوست.

برادرش، حکَم بن ابی العاص

ابن بشر بن عبد دهمان. اندکی افتخار صحابی بودن پیامبر (ص) را داشته است.

اُوس بن عوف ثقفی

از افراد خاندان مالک است. او همان کسی است که به عروة بن مسعود ثقفی تیر زد و او را کشت.

اُوس پس از آن همراه نمایندگان ثقیف به حضور رسول خدا (ص) آمد و اسلام آورد و پیش از آنکه پیامبر (ص) با ثقیف پیمان بندد اوس از ابوملیح پسر عروة و از قارب بن اسود - برادرزاده عروه - بیم داشت که او را بکشند و از این موضوع به ابوبکر شکایت کرد. ابوبکر آن دو را از تعرض نسبت به او بازداشت و گفت: مگر شما مسلمان نیستید؟ گفتند: مسلمانیم. ابوبکر گفت: پس چگونه می خواهید کینه تویزهای روزگار شرک را انجام دهید. اوس مردی است که اینک برای مسلمان شدن آماده است و او را پناه و زینهار است و اگر مسلمان شده باشد خونسش بر شما حرام بود و آنان را به یکدیگر نزدیک ساخته

و دست یکدیگر را فشردند و از اوس دست برداشتند. اوس بن عوف به سال پنجاه و نهم هجرت درگذشت.

اوس بن حذیفة ثقی

گوید ضحاک بن مخلد و فضل بن دکین و ابو عامر عبدالملک بن عمرو و محمد بن عبدالله اسدی همگی از گفته عبدالله بن عبدالرحمان ثقی ما را خبر دادند که می گفته است عثمان بن عبدالله بن اوس و به گفته فضل بن دکین و محمد بن عبدالله و ابو عامر، او از قول پدر بزرگش اوس بن حذیفة، و به گفته ضحاک بن مخلد از گفته عمویش عمرو بن اوس، از پدرش اوس^۱ نقل می کرده که اوس می گفته است: «همراه نمایندگان ثقیف به حضور رسول خدا (ص) آمدم. تیره احلافی ها خود در خانه مغیره بن شعبه فرود آمدند و پیامبر (ص) تیره ملاکی ها را در خیمه خود منزل داد. گوید: شبها پس از نماز عشاء پیامبر (ص) پیش ایشان می آمده و ایستاده با آنان گفتگو می فرموده است و به سبب خستگی از ایستادن گاه بر این پا و گاه بر آن پا تکیه می داده است و بیشترین گفتگوها درباره شکایت از مردم مکه و قریش بوده و می فرموده است: پیروزی در جنگ به نوبت بود گاه به سود ما و گاه به زیان ما. گوید: شبی آن حضرت نیامد، چون او را دیدیم پرسیدیم چه چیزی مانع آمدن دیشب بود؟ فرمود: تنی چند از جن ناگاه پیش من آمدند و مقداری هم از حزب قرآنم باقی مانده بود که نخوانده بودم و خوش نداشتم پیش از خواندن آن از مسجد بیرون آیم. محمد بن عبدالله اسدی در پی حدیث خود می گوید: چون آن شب را به صبح آوردیم به یاران آن حضرت گفتیم پیامبر (ص) برای ما نقل فرمود که تنی چند از جن به حضورش آمده اند و حزبی از قرآن بر عهده ایشان باقی مانده و به تلاوت آن پرداخته اند. شما قرآن را چگونه به حزب تقسیم می کنید؟ گفتند: به سه یا پنج یا هفت یا نه یا یازده یا سیزده سوره و حزب مفضل از سوره «قاف» به سوره های بعدی است.^۲

۱. ملاحظه می کنید که این احتیاط در چگونگی نقل حدیث تا چه اندازه متن و ترجمه را پیچیده می کند ولی به هر حال نشانی از اهتمام در نقل صحیح حدیث است.

۲. این روایت از لحاظ نشان دادن تنظیم و نگارش قرآن مجید به روزگار حضرت ختمی مرتبت در خور توجه است. ابن اثیر هم در نهایت ذیل لغت حزب و لغت طرا حدیث اوس بن حذیفة را آورده است.

یوسف بن غرق از گفته عبدالله بن عبدالرحمان طائفی، از گفته عبدالربه بن حکم و عثمان بن عبدالله و آن دو، از اوس بن حذیفه ما را خبر داد که می گفته است: * هفتاد مرد که گروهی از احلاف و گروهی از بنی مالک بودیم - برای رفتن به حضور پیامبر (ص) - از طائف بیرون آمدیم. احلافی ها^۱ در خانه مغیره بن شعبه منزل کردند و ما را رسول خدا (ص) در خیمه خود که میان خانه آن حضرت و مسجد بود منزل دادند. و سپس مطالب حدیث گذشته را گفته است.

محمد بن عمر واقدی می گوید: اوس بن حذیفه در شبهای جنگ حره در گذشته است.

اوس بن اوس ثقفی

گوید عبیدالله بن موسی و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از سفیان، و فضل بن دکین، از ابو خباب، همگی از عبدالله بن عیسی، از یحیی بن حارث، از ابوالاشعث صنعانی، از اوس بن اوس ثقفی ما را خبر دادند که * رسول خدا فرموده اند - به نقل سفیان - یا از رسول خدا شنیده است - به نقل ابو خباب که چون روز جمعه فرا می رسد هر کس غسل کند و خود را خوشبوی سازد یا هر کس که هم غسل کند و هم وضو بگیرد و شتابان به مسجد آید که از آغاز خطبه حضور داشته باشد و نزدیک امام بنشیند و خاموش به خطبه گوش دهد، در برابر هر گامی که برداشته است برای او پاداش یک سال روزه و شب زنده داری است.^۲

گوید ابوالولید هشام و ابو عامر عبدالملک بن عمرو هر دو ما را خبر دادند و گفتند شعبه از نعمان بن سالم برای ما نقل کرد که می گفته است از مردی که اوس بن اوس پدر بزرگ او بود شنیدم که می گفت * پدر بزرگم در حالی که در نماز بود به من اشاره کرد که نعلین های او را به او بدهم. چنان کردم و او در آنها نماز گزارد و گفت: پیامبر (ص) را دیدم که با نعلین نماز می گزاردند.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت قیس بن ربیع، از عمیر بن عبدالله خثعمی،

۱. ابن اثیر در النهایه، ج ۱، ص ۴۲۵ می نویسد احلاف یعنی قبایل عبدالدار و جُمح و مخزوم و عدی و کعب و سهم که با یکدیگر همپیمان و هم سوگند بودند.

۲. با توجه به توضیح ابن اثیر در النهایه ذیل کلمات غسل و بکر ترجمه شد.